

فرزندان به پدران خود شبیهند

دکتر مهدی نجف‌زاده

دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد



نقطه آغازین و ایده اصلی این نوشتار آن است که جمهوری اسلامی آن‌طور که هست، شبیه‌ترین و نزدیک‌ترین تصویری است که روشنفکران ایرانی دوره دوم پهلوی در ذهن داشتند، برای آن تلاش کردند و سرانجام طعم پیروزی را نیز چشیدند. اگر اکنون برخی روشنفکران، سودای شهری دیگر و مدینه‌ای دیگر دارند حاصل تجربه گران‌سنگی است که این سال‌ها به دست آوردند و از چشم امروز به آن می‌نگرند. روشنفکر ایرانی نمی‌تواند از بار مسئولیت آن‌چه می‌اندیشیده، برای آن جنگیده و نوشتار و گفتار تولید کرده اما دیرزمانی باور خود را به آن از دست داده است، شانه خالی کند. «آن‌چه می‌خواستیم این نبود» می‌تواند برای هر آمال فردی و اجتماعی مصداق داشته باشد. ممکن است آدمیان این سوال را از خود نیز پرسند اما آن‌چه در می‌کنیم محصول خود ماست. فرزندان بیش از حد معمول به پدران خود شبیه هستند. بنابراین این نوشتار به سه پرسش اساسی پاسخ منفی می‌دهد: نخست: آیا انقلاب ایران منحرف شده است؟ دوم: آیا روشنفکران رویایی دیگر در سر داشتند؟ سوم: آیا دموکراسی و آزادی شعار اصلی روشنفکران ایرانی در صد سال گذشته بوده است؟

برای یافتن دلایل پاسخ منفی به این پرسش‌ها نیازمند آنیم تا یک‌بار بدون حب و بغض، روشنفکران ایرانی را زیر ذره‌بین بگذاریم و آن‌چه را که بر آنان گذشته است مرور کنیم. روشنفکران ایرانی یهودای سرگردانی هستند که در تاریخ متلاطم ایران همیشه سویه ناکامی را نصیب خود کرده‌اند. زمانی به آنان تاخته می‌شد که چرا در برج عجاج می‌نشینند، خود را از جامعه بر حذر می‌دارند، بر جریده می‌روند و روی خوش به آمال جامعه ایرانی نشان نمی‌دهند و زمانی مورد پرسش قرار می‌گیرند که چرا تا این حد عوام‌زده شده‌اند. منطق تاریخ را در نمی‌یابند و شبیه به توده، رفتاری از سر بی‌خردی دارند.

از زمانی که وزش نسیم دانایی در غرب، به ایران رسید تا پیروزی انقلاب اسلامی که روشنفکران نقش تاریخی خاص خود را ایفا کرده‌اند، حداقل سه دوره تاریخی را می‌توان سراغ گرفت. جمهوری اسلامی محصول و نتیجه دوره سوم روشنفکری ایران است. در هر دوره روشنفکران به راهی رفته‌اند و شکست‌ها و پیروزی‌هایی نصیب خود ساخته‌اند.

صحنه اول: روشنفکران و شکلات تلخ

روشنفکری در ایران تداوم همان موج‌های روشنفکری در اروپا و غرب است. سوالی که روشنفکر با آن جامعه خود را مورد پرسش قرار می‌دهد، در ایران تولید نشده و نیازی هم به آن احساس نشده بود. هم‌زمان با آغاز عصر قاجار روشنفکری در ایران با این پرسش آغاز شد که چرا عقب مانده‌ایم. لاجرم این عقب‌ماندگی نسبت به غرب بود و پرسش هم از آن غربی‌ها بود. پاسخ‌های متنوعی به این عقب‌ماندگی داده شد که همه آن‌ها در یک اصل نخستین مشترک بودند: جامعه ایران به خاطر جهل و فنانیسم عقب مانده است. برخی آن را ناشی از تهاجم غربی‌ها دانستند و راه چپ رفتند و برخی جهل مضاعف مردم را نشانه گرفتند و راه گریز از آن را آگاهی یافتند. برای راه‌حل هم راهکارهای مختلفی آزموده شد. گروهی غرب‌گرایی را توصیه کردند؛ یعنی هم‌چون غربی شدن، برخی مقاومت و ضدیت با آن را تجویز کردند؛ یعنی ضد غرب و راه سومی هم اندیشیده شد؛ آشتی عناصر از درون فرهنگ و تمدن ایرانی و غرب. اتفاقاً راه سوم بیش از همه جان و دل‌ها را ربود و روشنفکران بسیاری سعی کردند تا شکلات تلخ مدرنیته و غرب را در کاغذ زر اسلام بپیچند و آن را به ملت هدیه دهند. بنابراین بخش عمده‌ای از تلاش و کار روشنفکران این شد که راه‌حلهایی برای آشتی این عناصر متضاد و متخالف ارائه دهند. حاصل کار مشتکی ادبیات سیاسی بود که آب را گل‌آلود کرد، غرب و مدرنیته را بیچیده کرد تا با سنگ زیرین اسلام و ایران بخواند. تفسیر اسلامی از مدرنیته ارائه داد و اسلام را تفسیر مدرن کرد. آشتی این دو چنان توفنده بود که نه اعتراض‌های شیخ



نگاه ویژه:

انقلاب، از آرمان تا واقعیت

به بهانه چهل‌مین سالروز پیروزی انقلاب اسلامی ایران



خبرگزاری فرانسه: ایران ۴۰ سالگی را نماد پختگی انقلاب اسلامی می‌داند

به گزارش ایسنا به نقل از خبرگزاری فرانسه، هزاران ایرانی روز دوشنبه در مرکز تهران به مناسبت چهلمین سال پیروزی انقلاب اسلامی گرد هم آمدند، انقلابی که به هزاران سال پادشاهی پایان داد و هنوز در منطقه بازتاب دارد. خیابان‌های اطراف میدان آزادی به دلیل حضور شرکت کنندگان در این راهپیمایی که هر ساله همزمان با روز سقوط شاهنشاهی و پیروزی آیت‌الله خمینی برگزار می‌شود، بسته شده بود و خودروها امکان تردد نداشتند. خبرگزاری فرانسه در ادامه با اشاره به نمایش موشک‌های کروز و بالستیک در جریان راهپیمایی ۲۲ بهمن آورده است: ایران از چهلمین سالگرد انقلاب به عنوان نماد پختگی در سنت اسلام یاد می‌کند، سنتی که پیامبر اسلام نیز در آن مبعوث شد. به گزارش این خبرگزاری، راهپیمایی امسال در حالی برگزار شد که روابط ایران و آمریکا در بدترین شرایط خود به دلیل خروج رئیس‌جمهور آمریکا از توافق هسته‌ای با ایران قرار دارد و جمهوری اسلامی به دلیل تحریم‌های آمریکا با چالش‌های اقتصادی مواجه است.

فرهنگ انقلابی، در دوراهی عوام‌گرایی یا ارزش‌گرایی

به شکل زیرزمینی تغییر چهره می‌دهد. در حقیقت مقصود نگارنده این است که ورای هرگونه قضاوت در خصوص معیار فوق‌الذکر، آثار اصلی و اجتناب‌ناپذیر این نگاه کنترل و تبعیض هستند. اما شاید مهم‌ترین سوال شکل گرفته پس از توضیحات مذکور این باشد که چگونه پس از گذشت چهل سال از انقلاب اسلامی، در بسیاری از زمینه‌های فرهنگی شاهد نوعی عقب‌نشینی از برخی معیارها و گردش نگاه در محبت هنر در بخش حکومتی هستیم؟ از ساختن سریال‌های کم‌دی توسط سازمان‌های انقلابی تا حمایت از خواننده‌های پاپ و تبلیغ برای آنان در رسانه ملی، مثال‌های بسیاری می‌توان عنوان کرد که بیانگر فاصله گرفتن از آرمان «دمیدن روح تعهد در کالبد انسان‌ها» به تعبیر امام خمینی (ره) است. برای پاسخ به این سوال باید کمی به ماهیت اجزای شکل‌دهنده فرهنگ عمومی جامعه و ماهیت اقتصادی هنر و کالای فرهنگی پرداخت. شاید بیان این نکته بدیهی به نظر برسد که بنگاه‌های مطبوعاتی، رسانه‌ها، هنرمندان، ناشران و... که همگی فضای فرهنگی جامعه را تشکیل می‌دهند. در وهله اول برای جذب مخاطب و ارائه خدمات و کالاهای خود، نیازمند استقبال مخاطبان هستند و در سیر رقابت میان رسانه‌های متعدد، رسانه‌ای می‌تواند موفق باشد که بر اساس نیازهای مخاطب خود حرکت کند. و شاید مهم‌ترین مسئله آسیب‌رساننده به مباحث ارزشی در عرصه فرهنگ و هنر، همین مسئله اقتصادی باشد. اولین نشانه‌های فاصله‌گیری مردم از ارزش‌های انقلابی- اسلامی تاثیرگذار بر عرصه فرهنگ را می‌توان در همان دهه ۶۰ و ایجاد بازار سیاه دستگاه‌ها و نوارهای VCR با محتوای موزیک پاپ و

تصمیم گرفت تا با دادن یارانه کاغذ، علاوه بر تشویق ناشرین بر چاپ بیشتر کتاب، هزینه تمام شده کتاب و به تبع قیمت کتاب را در سطح کشور پایین بیاورد. اما از آن‌جا که منابع مالی دولت محدود است، این مهم نیاز به سیاست‌گذاری و اولویت‌بندی دارد. در نتیجه معیار سنجیدن این اولویت، اندیشه فاخر و متعهد می‌باشد که معیار آن در دسترس است. این‌گونه می‌توان دریافت که چگونه اندیشه‌ها و سبک‌های هنری مخالف نظریات اکثریت به کناری رانده می‌شوند و توانایی رقابت با اندیشه غالب را بیش از پیش از دست می‌دهند. مثال بارز دیگر در این زمینه را کمک به مطبوعات و رسانه‌ها در زمینه بیمه و امثالهم دانست که به تدریج موجب تضعیف بنگاه‌های خصوصی مطبوعاتی گردید. این کنار رانده شدن بنگاه‌های خصوصی تا حدی پیش‌می‌رود که پس از مدتی به ندرت رسانه‌های مستقل را می‌توان در عرصه‌ی مطبوعاتی و رسانه‌ای ایران مشاهده کرد. این معیار در حوزه‌هایی که دولت بیشتر دارای نفوذ است، گاهی از ابزار تبعیضی به ابزار قهری تغییر شکل می‌دهد. نمونه بارز این‌چنین تاثیر را می‌توان در زمینه موسیقی و ممنوعیت حمل ساز و هرگونه آلات موسیقی در دهه ۶۰ مشاهده کرد. معیار اسلامی تشخیص موسیقی، عدم آرایش موسیقی به لهو و لعب شناخته می‌شود. و این مستلزم کنترل فضای موسیقی کشور در بخش‌های مختلف از جمله شناسایی دارندگان و نوازندگان ساز می‌باشد. همچنین در همین دوران، شاهد بروز و ظهور موسیقی انقلابی و متعهد، در برابر موسیقی پاپِ قیل از انقلاب هستیم. جایی که به سبب قدرت دولت موسیقی رسمی و مجاز به طور کلی موسیقی متعهد می‌شود و موسیقی پاپ



کوچه‌بازاری در سطح کشور - که نقطه آغاز رقابت محتوای انقلابی و ارزشی در برابر محتوای عامه‌پسند و غیرمتعهد بود- مشاهده کرد و پس از آن با دسترسی مردم به بازارهای زیرزمینی ماهواره و در دوره بعد از آن با گسترش اینترنت رقابت رسانه‌ای بین رسانه ملی و رسانه‌های فارسی‌زبان در کشورهای غربی آغاز شد. اما لازمه و ابزار پیروزی در این رقابت چیزی جز راضی نگه‌داشتن مخاطبان نبود. مخاطبان عامه که به محتوای فرهنگی صرفاً به‌عنوان ابزار سرگرمی و لذت نگاه می‌کنند. در چنین فضای رقابتی بود که رسانه‌های انقلابی برای پیشی گرفتن از رقبای خارجی و زیرزمینی خود علاوه بر انحصار قانونی، نیازمند تغییر نگرش در حوزه‌های مختلف بودند. شاید مهم‌ترین آثار این گردش فرهنگی را در دولت اصلاحات، سال‌های ۷۶ تا ۸۴ بتوان مشاهده کرد. مجوزهای بسیاری در حوزه‌های موسیقی پاپ، سینمای کم‌دی و عامه‌پسند، تئاتر طنز و امثالهم پس از تغییر این نگرش صادر گردید و موجب استقبال مردمی از فضای فرهنگی مجاز و قانونی کشور شد. این تغییر نگاه باعث از بین رفتن حمایت‌های مادی و معنوی از تولیدات فرهنگی متعهد نگردید و هم‌چنان این آثار از حمایت دولتی برخوردار هستند، اما به نظر می‌رسد که خود تولیدکنندگان محتوای ارزشی نیز برای دیده‌شدن آثار خود به سمت تولیدات عامه‌پسند حرکت می‌کنند. محتوایی که سعی در حفظ رونمای انقلابی و متعهد با زیربنای سست و عامیانه دارد. شاید یکی از مهم‌ترین مثال‌ها در این زمینه را بتوان سری فیلم‌های اخراجی‌ها و رسوایی که توسط کارگردان متعهد و معتقد به ارزش‌های انقلابی تولید شده بود، یا تولیدات زیاد در جهت بازسازی فیلم‌های پیش از انقلاب با استانداردهای پسانقلابی دانست. در عرصه‌ی موسیقی نیز، موسیقی کاملاً سنتی دهه شصت، از گروه چاووش تا مداحی آهنگران، جای خود را به موسیقی راک و الکترونیک مخلوط شده با ترانه‌های انقلابی در آثار حامد زمانی یا در سال‌های اخیر با نزول بسیار در آثار امثال تلو می‌دهند. شاید یکی از مهم‌ترین مثال‌ها در این زمینه را بتوان سری فیلم‌های اخراجی‌ها و رسوایی - که توسط کارگردان متعهد و معتقد به ارزش‌های انقلابی تولید شده بود- دانست. آن‌چه می‌توان از کلیت این تغییر نگاه و نتایج آن برداشت کرد، به کمرنگ شدن تفکر هنر انقلابی پس از گذشت ۴۰ سال از شکل‌گیری آن و زوال اندیشه‌ی هنر متعهد در نظر صاحبان آن است.

در نهایت، به نظر می‌رسد اکنون در ۴۰ سالگی انقلاب اسلامی، شاهد عبور از دوراهی عوام‌گرایی یا ارزش‌گرایی توسط حکومت ایران با انتخاب راه عوام‌گرایی (به جهت حفظ پایگاه مردمی) و به تدریج فراموش شدن اصول فرهنگی ابتدایی هستیم. آن‌چه از فضای فعلی فرهنگ در ایران برمی‌آید، در حقیقت چیزی جز کمرنگ‌شدن مستمر تفکر اصلی انقلاب به سبب عوام‌گرایی رسانه‌های متعهد در جهت مخالف با ارزش‌های اولیه، نیست.



علی عبادتیان
کارشناسی اقتصاد ۹۴

یکی از شاخصه‌های اصلی انقلاب‌های قرن بیستم در جهان را شاید بتوان توجه ویژه آن‌ها به حوزه فرهنگ و مطبوعات در کشورها عنوان کرد. این توجه را می‌توان هم در بازه پیش از انقلاب (با نگاهی به نقش هنر، به‌خصوص موسیقی، در ترویج افکار انقلابی در جامعه) و هم چینی در بازه پس از انقلاب (با جداسازی هنر خوب و بد، فاخر و مبتذل، انقلابی و غیرانقلابی و...) به وضوح مشاهده کرد. اما شاید وجه تمایز انقلاب ایران و سایر انقلاب‌های قرن بیستم را بتوان ریشه سنت‌گرا و بنیادگرای موجود در نظرگاه ایده‌پردازان انقلابی این تحول، به‌خصوص دیدگاه‌هایی چون علی شریعتی و جلال آل احمد دانست. شاهد این نگاه را می‌توان به وضوح در «مسئولیت شیعه بودن» علی شریعتی، جایی که هنر زمانه را هنر در خدمت اشرافیت و رفاه و طعمه مناقصه‌ها و مزایده‌ها می‌داند و سپس به تأکید رهبران اسلام به مسئولیت هنر و شعر اشاره می‌کند و بیان می‌کند که هنر بدون اجتماع و ایمان، بی‌ارزش است. تأکید ویژه به هنر سنتی و اسلامی و فعالیت‌های انقلابی حتی پیش از انقلاب در این زمینه و توجه ویژه به این نوع هنر در دوران پس‌انقلاب را می‌توان در بازه تاریخی چهل ساله اخیر مشاهده کرد.

شاید اصلی‌ترین ابزارها برای تشخیص و تبیین نگاه انقلابی به مقوله هنر را می‌توان در سخنان بنیان‌گذار انقلاب جست‌وجو کرد. امام خمینی در پیامی به هنرمندان و خانواده شهدا در رابطه با مقام هنر و هنرمندان فرمودند: «هنری زیبا و پاک است که کوبنده سرمایه داری و کمونیسم خون آشام و نابودکننده اسلام رفاه و تجمل، اسلام التقاط، اسلام سازش و فرومایگی و اسلام مرفهین بی‌درد، و در یک کلمه اسلام آمریکایی باشد». همچنین ایشان در جایی دیگر برای تبیین مفهوم هنر می‌فرمایند: «هنر، دمیدن روح تعهد است در کالبد انسان هاست». به نیکی می‌توان نزدیکی نگاه امام خمینی (ره) به دیدگاه‌های پسانقلابی نویسنده‌گانی چون شریعتی و آل‌احمد را مشاهده کرد. امام خمینی با نفی همزمان نظام سرمایه‌داری و کمونیسم، سعی در تبیین معیاری جهت تشخیص هنر انقلابی و متعهد از هنر غیرانقلابی دارند. نگاهی که نه واقع‌گرایی سوسیالیستی را تأیید می‌کند و نه «هنر رفاه و اشرافیت» به تعبیر علی شریعتی. در حقیقت هنری که علاوه بر دغدغه اجتماعی، اصول اسلامی و خداگرایانه در آن نمایان باشد.

اما این معیار تشخیص در سال‌های پس از تشکیل آن، چه آثاری بر عرصه هنر و فرهنگ ایران داشت؟ مهم‌ترین آثار این نگاه و معیار را شاید بتوان در دهه ۶۰ و با وارد شدن دولت به عرصه فرهنگی کشور مشاهده کرد. برای مثال از اولین یارانه‌های دولت در این عرصه، می‌توان به یارانه کاغذ اشاره کرد. دولت در جهت حمایت از ناشرین کتاب در کشور

فرزندان به پدران خود شبیهند

ادامه از صفحه ۱

فضل‌الله بر بالای دار شنیده شد و نه آشوب‌های زبانی آخوندزاده. مفاهیم اسلامی و مدرن در هم فرو رفت و تکثیر شد. آزادی همان امر به معروف و نهی از منکر لقب گرفت، قانون با کتاب یکی دانسته شد و عدالت با هر چیز به‌جای خود در تفکر دینی. همه این‌ها در انقلاب مشروطیت جلوه‌گر شد و علما و روشنفکران را به همراهی با یک‌دیگر کشاند.

صحنه دوم: روشنفکران و هر کس که خرایش نکند

با وقوع انقلاب مشروطیت علما به‌واسطه ضعف در آشنایی با غرب کناره گرفتند و روشنفکران قانون اساسی را نوشتند. اما همه آمال مشروطیت تنها روی قانون بود. دستی لازم بود تا این قانون نوشته شده را بر پیکره جامعه ایرانی استوار سازد. بنابراین آمال روشنفکران ایرانی در در هم شکستن جامعه سنتی منزل یافت. رضاشاه جامعه را در هم کوبید و روشنفکران برای یافتن جامعه‌ای که بتوان قانون مشروطه را در آن اجرایی کرد، با آن همراه شدند.

اگر روشنفکران اولیه مردان و زنان کلمات بودند، اینان مردان کردار بودند. باید خراب می‌کردند و می‌ساختند. بنابراین مهندسی اجتماعی را پیشه کردند، داخل در قدرت شدند و گفتمان پهلوی را شکل دادند. اما دوره سازندگی روشنفکری دیری نپایید و روشنفکران ایرانی سرانجام در زیر قدرت فائقه دولتی خرد شدند. بخشی تارانده شدند و بخشی عزلت گزیدند. هم‌زمان موج‌های اگزستانسیالیستی از غرب بر می‌خاست که نسبت به مدرنیته بدبین بود. این امواج هم به ایران رسیدند و در گفتارها و نوشتارهای روشنفکران ایرانی لانه کردند. بنابراین هم عرصه عمل و هم عرصه نظر برای موج سوم روشنفکری ایرانی آماده شد.

صحنه سوم: روشنفکران و باغ مصفای اسلامی

روشنفکران ایرانی در دوره دوم پهلوی زمینه‌های دیگر اندیشگی را تجربه کردند. به‌زودی اگزستانسیالیسم بدبین به مدرنیته با افکار روشنفکران ایرانی نسبت به تمدن وعده داده شده توسط پهلوی‌ها در هم آمیخت و گفتمان توفنده‌ای را شکل داد. هم‌زمان

غرب‌گرایی پدران روشنفکر مورد عتاب واقع شد و راه‌های نیاندیشیده مورد توجه واقع شد. سه راه وجود داشت؛ به دوران باستان بازگردند که پهلوی‌ها آن راه را رفته و مخدوش ساخته بودند. راه دوم مدرنیته غربی بود که در زمانه بدبینی غربی شایسته نبود ایرانیان به آن دل ببندند و راه سوم بازگشت به اسلام بود. اسلام قطعه موسیقی شنیده نشده‌ای بود که صدای موزون آن بر فرز ادبیات سیاسی به گوش می‌رسید. به‌تازگی سنگ مدرنیته به شیشه اسلامی خورده و آن را به سخن وا داشته بود. بنابراین روشنفکران آمال خود را در همان اسلام در حال تحول یافتند و بر آن گفتمان دمیدند. گفتمان‌های روشنفکری، مذهبی و فرهنگی پهلوی دوم به سرعت در حال ساختن ایده‌آل‌های جامعه اسلامی مبتنی بر اسلام سیاسی شدند. در هم شکستن وضع موجود مهم‌ترین شعار اغلب روشنفکران دوره پهلوی دوم اعم از مذهبی و غیرمذهبی بود. اغلب این روشنفکران متاثر از گفتمان‌های نوستالژیک چپ در

اروپا موضعی ضدمدن اتخاذ کردند و قادر به تمییز میان آمال شاه و آمال مدرنیته نشدند. بنابراین فراهم کردن زمینه برای ظهور آرمان‌شهر اسلامی از جمله تلاش‌های گسترده‌ای بود که روشنفکران ایرانی قادر به انجام آن شدند. بنابراین برخلاف انقلاب مشروطیت که روحانیون حرکت را آغاز کردند و سپس به‌واسطه ناتوانی در ترسیم آینده انقلاب، آن را به روشنفکران سپردند، این روشنفکران در انقلاب اسلامی بودند که حرکت را آغاز و در ادامه زمینه را برای به دست‌گیری قدرت روحانیون هموار کردند. هرچه شنیده شد در شرح آن واژه مقدس و اصیل و دست‌نخورده یعنی اسلام بود. در اصل روشنفکران نسل سوم کار روشنفکران نسل اولی را ادامه داده و آن را تمام کردند. فقط با این تفاوت که مدرنیته را در لفافه اسلام نیچیندند بلکه آن را در آئینه اسلام دیدند. آن‌چه پس از انقلاب رخ داد در اصل بازگشودن همان صندوقچه پر از اسراری بود که روشنفکران به شرح و توصیف آن پرداخته بودند.



در برابر مردم مقاوم ایران سر تعظیم فرود می‌آورم

محمد جواد ظریف، در توثیتی به مناسبت چهلمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی نوشت: در برابر مردم مقاوم ایران سر تعظیم فرود می‌آورم. به گزارش ایسنا، وزیر امور خارجه کشورمان که در لبنان به سر می‌برد در توثیتی با اشاره به حضور باشکوه مردم در راهپیمایی ۲۲ بهمن نوشت: «در برابر مردم مقاوم ایران که به رغم دشواری‌ها و گلایه‌ها امروز به‌صورت میلیونی برای گرامی‌داشت چهلمین سالگرد انقلاب اسلامی‌شان به خیابان‌ها آمدند سر تعظیم فرود می‌آورم؛ واقعه‌ای که برخی در آمریکا آرزو داشتند هیچ‌گاه به وقوع نپیوندد. آمریکا باید بدانند ایرانیان واقعی هرگز در برابر دیکتاتورها سر خم نمی‌کنند.»

ارتقاء ظرفیت گفتمانی؛ لازمه حفظ ماندگاری وبقاء نظام جمهوری اسلامی ایران



شیعی است. منظور از آموزه‌های شیعی، فهم‌هایی از شیعه است که در زندگی مردم جاری است و بسیاری از اعمال ایرانیان ازجمله کنش‌های سیاسی آن‌ها نیز متأثر از این فهم است. آمیختگی فهم‌های دینی با حیات اجتماعی سیاسی ایرانیان به دوران پس از انقلاب اسلامی اختصاص ندارد بلکه ریشه‌های عمیق تاریخی دارد و در دو جنبش اجتماعی پیش از انقلاب اسلامی ایران (جنبش مشروطیت و جنبش ملی شدن صنعت نفت) نیز این آمیختگی و تاثیرگذاری به وضوح قابل مشاهده است. در جریان انقلاب اسلامی با رهبری امام خمینی (ره) این ویژگی برجستگی بیشتری یافت البته این بدان معنا نیست که همه مطالبات مردم ایران در جریان انقلاب اسلامی ایران، معنای دینی دلنشته است؛ مطالبه پیشرفت، عدالت، آزادی و استقلال یک مطالبه ملی تاریخی و به مراتب فراتر از یک مطالبه مذهبی است. بنابراین می‌توان گفت فهم مذهبی بخشی از حیات ذهنی تاریخی ایرانیان را تشکیل می‌دهد و بدیهی است که انقلاب سال ۵۷ -که تفکر و رهبری مذهبی در موفقیت آن نقش تعیین کننده‌ی دلنشته است- با صفت اسلامی شناخته شود.

همان‌طور که می‌دانیم، میان گفتمان‌های مختلف پس از انقلاب درگیری بود. گفتمان‌های اسلامی نیز چند سال پس از فوت امام دچار اختلاف شدند. به نظر شما علت شکاف‌ها و تکرر در گفتمان‌ها چه بود؟ ماهیت قدرت را عامل مؤثر می‌دانید یا خیر؟ در صورتی که پاسخ منفی است، چه عاملی را مؤثر می‌دانید؟

واقعیت این است که قرائت‌ها و فهم‌های متفاوتی از اسلام و شیعه اثنی‌عشری وجود دارد و اختلاف رویکردهای فلسفی، کلامی و فقهی در تاریخ شیعه دلالت روشنی بر این امر دارد.

در جست وجوی منطق جابه جایی

معتقدم ایشان حرف تازه‌ی در این کتاب تولید کرده است اما نمی‌دانم چرا این حرف تازه در جریان نتیجه‌گیری‌های نهایی از بین می‌رود. با این‌که به بنیان‌های کتاب معتقدم اما این‌بار آن را به گونه دیگر می‌خوانم تا نشان دهم این درخت میوه‌های خودش را دارد و نیازی نیست نسبت دیگری به آن داد. دکتر نجف‌زاده نشان می‌دهد این جامعه بعد از صفوی خلق شد. جامعه یک مفهوم طبیعی است و روزی زاده می‌شود و به اعتبار آن روز سرشستی می‌یابد و این سرشت تا زمان حیات جامعه برقرار است. مثلا پیش می‌آید که جامعه‌ای فرو پیاشد اما دوباره ایجاد می‌شود لیکن ایجاد جامعه ایرانی همان عهد صفوی است. جامعه ایران زمانی تحت سلطه حکومت اسلامی و زمانی تحت حمله مغول بوده و صفویه به آن مرکزیت می‌بخشد. صفویه این مرکزیت را به کمک مذهب شیعه ایجاد کرده است که تاکنون نیز مانده است. تشیع پیش از صفویه، تشیع آخرازمانی و منزوی و غیرسیاسی است. روحانیان در این زمان از شکاف میان مردم و پادشاه استفاده می‌کنند، قدرت می‌گیرند، از آن کسب اعتبار می‌کنند و این وضعیت تا مشروطه ادامه دارد. تا زمانی که پهلوی‌ها جامعه شبکهای را باهم می‌زنند و صفنی ظهور می‌کند که خواهان دخالت در سیاست است. صنف دیگری نیز وارد می‌شود که روشنفکران مذهبی‌اند؛ روشنفکر دهه ۴۰ و ۵۰ ایران روشنفکری است که برخلاف اصناف قبل از خود، با دیگران گفت‌وگو می‌کند. به نظر من اکنون در برهه حساسی به سر می‌بریم. با گذشت این ۳۰ سال، اکنون همه به این نتیجه مشترک رسیدهایم که به حالت کنونی نمی‌توان ادامه داد و باید به یک بازسازی برسیم. ظرف جامعه‌ما هنوز نشکسته است و من با حرف دکتر نجف‌زاده مبنی بر به نهایت رسیدن



چشم‌انداز سراسر کشور را در اختیار دارد. به نظر من در این شرایط، به‌عنوان یک سیاستمدار، باید به مردم ایران پیام داد که جامعه ما شکست نخورد. باید به مردم امید داد که جامعه ما بتواند مسیر خود را ادامه دهد و به پیشرفت دست یابد.

من معتقدم که هر جامعه‌ای که می‌خواهد در دنیای امروز بقا داشته باشد، باید به‌طور جدی به ارتقاء ظرفیت گفتمانی خود توجه کند.

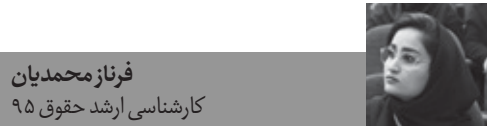
این صورت با عدم تعادل‌ها و چالش‌های درونی متعدد روبه‌رو می‌شود. یکی از مهم‌ترین لوازم بهنگام‌سازی برای یک نظام سیاسی هم‌چون جمهوری اسلامی ایران، این است که ظرفیت گفتمانی خود را هر چه بیشتر ارتقاء دهد و تفاسیر موسعی از مفاهیم تاسیسی این نظام و انقلاب ازجمله عدالت، آزادی، شهرزندی، پاسخ‌گویی، استقلال و مردم‌سالاری را اختیار کند و آن‌ها را مبنای عمل خود در حکومت قرار دهد. به‌طور طبیعی وقتی میان قرائت رسمی یا حکومتی و قرائت جاری اجتماعی از این مفاهیم اختلاف زبانی وجود دلشسته باشد بسیاری از مردم با حکومت همراهی نخواهند کرد. چنان‌چه ما مردم را صاحب و بانی انقلاب بدانیم در این صورت باید بگوییم این مردم نیستند که از قطار انقلاب پیاده شدند بلکه این حکومت است که به دلیل تنگنای گفتمانی و ناتوانی در بهنگام‌سازی خود از این قافله عقب مانده است.

ارزیابی شما از گروه‌های اپوزوسیونی که وجود دارند چیست؟

گروه‌های اپوزوسیونی و برانداز تاثیر قابل اعتنایی بر تحولات جاری اجتماعی جامعه ایران ندارند و راه به جایی نخواهند برد. **متاسفانه مشاهده می‌کنیم که هرروز وضعیت اجتماعی سخت‌تر می‌شود و شاهد موج اعتراضات و ناآرامی‌ها هستیم. به نظر شما راه برون‌رفت از این مشکلات چیست؟ آیا جریان اصلاح‌طلبی می‌تواند پاسخگو باشد یا باید به دنبال رویکرد جدید باشیم؟**

همان‌طور که اشاره کردم یک راحل اساسی برای جلوگیری از چالش‌های درونی نظام جمهوری اسلامی ایران این است که متناسب با تحولات درونی و بیرونی، این سیستم خود را بازسازی و به‌روز نماید. من ریشه اغلب مشکلات اساسی نظام را در تاخیر بهنگام‌سازی می‌دانم. این بهنگام‌سازی علاوه بر نوسازی گفتمانی و اصلاح رویکردها، مستلزم نوسازی روش‌ها و رویه‌های جاری سیاسی، اصلاحات مداول ساختاری، روان‌سازی تحرکات اجتماعی و جلجایی نخبگانی و فاصله گرفتن از پیرسالاری سیستم و امثال آن است.

نظام جمهوری اسلامی به لحاظ قانونی، ظرفیت بازسازی و اصلاح خود از درون را داراست و با به‌روز رسانی خود در ابعاد مختلف و پاسخ‌گویی روشن به مطالبات اجتماعی، می‌تواند بسیاری از مشکلات را از پیش روی خود بردارد. به رسمیت شناختن تنوع رویکردهای سیاسی در جامعه و تکیه بر رویکردها و روش‌های اصلاح‌طلبانه، گزینه‌های غیرقابل‌اجتناب برای حفظ و بقاه جمهوری اسلامی ایران هستند و جایگزین دیگری برای آن متصور نیست؛ هنوز راه‌های نرفته فراوانی پیش روی اصلاح‌طلبان وجود دارد که برای بهبود شرایط می‌توان از آن‌ها بهره گرفت؛ به عبارت دیگر اصلاح‌طلبی یک راه بی‌پایان، همیشگی و نوشونده است.



پیش مصاحبه، انقلاب اسلامی ایران دگرگونی بنیادی در همه زمینه‌های اجتماعی، اخلاقی، اقتصادی، حقوقی و به‌ویژه سیاسی به همراه داشت. به دلیل اهمیت تحولات اجتماعی متأثر از انقلاب بر آن شدیم گفت‌وگویی با دکتر علی یوسفی، دانشیار جامعه‌شناسی سیاسی دانشگاہ فردوسی مشهد دلشسته باشیم که مشروح این مصاحبه در ادامه آمده است.

بسیاری معتقدند نباید انقلاب را با حوادث پس از آن یکی دانست؛ حال بر این میندا. اگر حوادث پس از انقلاب را نادیده بگیریم و صرفا بخوهایم ماهیت انقلاب را بررسی کنیم، آیا انقلاب ایران باید اتفاق می‌افتاد؟

انقلاب یک تغییر اجتماعی گسترده و اساسی است که وقوع آن همه شئون زندگی اجتماعی را تحت تاثیر قرار می‌دهد. وقوع انقلاب با تغییرات گسترده در ساختارها، نهادها و سبک‌های جاری زندگی همراه است. انقلاب یک حادثه معمولی و یا تصادفی نیست که به‌سادگی رخ دهد بلکه حاصل یک فرآیند طولانی اجتماعی تاریخی است و یک واقعه مهم با ریشه‌های عمیق اجتماعی فرهنگی است. تحقق انقلاب مستلزم این است که همگرایی و توافق گسترده‌ای در میان نیروهای اجتماعی به وجود آید و قدرت اجتماعی عظیمی انباشته شود تا قادر به تغییر ساختارها و نهادهای مستقر ازجمله تغییر رژیم سیاسی حاکم و تاسیس حکومت گردد. به همین جهت است که انقلاب‌ها در تاریخ سیاسی جوامع بسیار نادرند و هنگامی که رخ می‌دهند تغییرات بسیاری را به دنبال می‌آورند. به‌علاوه انقلاب پس از آن رخ می‌دهد که ساختارها و نهادهای موجود قادر به پاسخ‌گویی مطالبات اجتماعی نیستند و این مطالبات در طی یک دوره طولانی انباشته شده و به تدریج به یک جنبش اعتراضی تبدیل می‌شوند. انقلاب در چنین شرایطی با فزونی قدرت اجتماعی بر قدرت سیاسی رخ می‌دهد و گریزی از آن نیست. بنابراین ملامی که به مطالبات اجتماعی پاسخ مناسب داده نشود و ناراضیاتی‌ها در شئون مختلف زندگی ریشه بولاند، جنبش‌های اعتراضی در اشکال مختلف اجتناب‌ناپذیر می‌شوند و سرکوب‌ها نیز تنها باعث تاخیر در موفقیت آن‌ها می‌شود. اگر به ریشه‌های تاریخی انقلاب اسلامی نگاه دقیقی بیاندازیم، به این نتیجه می‌رسیم که وقوع انقلاب در ایران اجتناب‌ناپذیر بود.

آیا رویکرد «اسلامی» در انقلاب ایران قابل پیش‌بینی بود یا به دنبال حوادث دیگر جنبه اسلامی به خود گرفت؟ جامعه ایران یک جامعه اسلامی شیعی است و حیات اجتماعی ایرانیان در همه شئون آن تحت تاثیر آموزه‌های



پیش‌گزارش؛ بیست‌وپنجمین نشست «جمعه‌های پردیس کتاب» به بررسی کتاب «جایجایی دو انقلاب، چرخش‌های امر دینی در جامعه ایرانی» به قلم دکتر مهدی نجف‌زاده عضو هیئت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد، اختصاص داده شد.

پس از معرفی کتاب توسط دبیر نشست، از دکتر نجف‌زاده دعوت شد تا ایده‌های خود پیرامون نگارش کتاب را شرح دهد. وی اظهار داشت: «به دلستان علاقه دارم و آن‌چه را که از دوران صفویه و ۳۰۰ سال پیش تا جمهوری اسلامی و اکنون بر ما گذشته است، مانند یک دلستان می‌بینم. درباره نگارش کتاب دلجیهایی داشتم؛ معتقدم مذلهب ثابت نیستند. در فصل نخست صرفا قصد دلشتم اشاره کنم که در این ۳۰۰ سال، مذهب شیعه روزبه‌روز در حال اجتماعی‌تر شدن بوده و اکنون به انتها رسیده و به سمت عرصه خصوصی در حرکت است و نشانه‌های اجتماعی ایران همگی بیانگر این امر هستند. البته این یک دلجیه است و درست یا نادرست بودن آن قطعی نیست. معتقدم ما از یک مذهب آخرازمانی به یک مذهب مناسک و شعائر تبدیل شدیم که البته میان این دو تمایزند. مذلهب دو عنصر دارند؛ مناسک و شعائر و باوردلشتم‌ها، باوردلشتم‌ها اندک‌اند ولی مناسک و شعائر بسیار قدرتمنداند. مانند مراسم عاشورا و ماه رمضان، آن‌چه جامعه مذهبی ایران را شکل داده همین مناسک و شعائر است. آن‌چه را که از صفویه تاکنون در ایران رخ داده است، یک فرآیند می‌دانم. ما یک جامعه شبکهای دلشتمیم. منظور از جامعه شبکهای، قدرتمندان اجتماعی است که در

نگاه ویژه

۶

وقایع اتفاقیه / شماره پنجاه و پنجم / نیمه دوم بهمن ۹۷

بروکراسی اداری انقلاب و نظام ما را فلج کرده است



جلیل رحیمی جهان‌آبادی، نماینده مردم تربت جام در مجلس شورای اسلامی، در شصت و یکمین شورای گفت‌وگوی دولت و بخش خصوصی و ستاد اقتصاد مقاومتی گفت: بروکراسی اداری انقلاب و نظام ما را فلج کرده است. به گزارش ایسنا، جلیل رحیمی جهان‌آبادی اظهار کرد: ما در هر کجای عالم اگر به رشد و توسعه اقتصادی بنگریم با چهار پایه اساسی توسعه روبه‌رو خواهیم شد. اولین پایه گفتمان قالب اقتصادی و نگاه مثبت به کار و دومین پایه امنیت سرمایه‌گذاری و حمایت قضایی است.

اقتصاد؛ عنصر مغفول انقلاب

با افزایش تدریجی به عدد ۷ میلیون ریال در سال ۸۸ می‌رسد. نکته قابل توجه آن که تولید سرانه هر ایرانی پس از گذشت ۳۱ سال از انقلاب، تازه به میزان سال ۵۵ نزدیک شده است. نرخ رشد اقتصادی ایران در سال‌های ۳۹ تا ۵۶ نیز بین ۵ تا ۱۷ درصد بوده و میانگین رشد اقتصادی کشور در این بازه زمانی ۱۰/۵ بوده است. این در حالی است که در سال‌های پس از انقلاب و تا پایان جنگ، رشد اقتصادی کشور منفی بوده و از پایان جنگ تا سال ۸۸ میانگین رشد اقتصادی کشور ۵ درصد بوده است.

کلیه آمارهای فوق نشانگر آن است که اقتصاد ایران در دوره پهلوی از ثبات قابل توجه برخوردار بوده و سطح رفاه اقتصادی در جامعه مناسب بوده است. بنابراین آمارهای اقتصادی، شواهد موجود در ایام انقلاب مبنی بر پایین بودن میزان شعارهای اقتصادی توسط انقلابیون را تایید کرده و مؤید این مطلب هستند که انقلاب ایران ریشه در اقتصاد نداشته، بلکه ریشه در مسائل فرهنگی و سیاسی داشته است. محدود شعارهای اقتصادی انقلابیون نیز بر عدالت اقتصادی و کاهش اختلاف طبقاتی تأکید داشته‌اند. شاخص‌های اقتصادی نیز بیانگر آن است که تنها شاخص اقتصادی که در سال‌های پس از انقلاب تا اندازه‌ای رو به بهبود گذاشته است، شاخص ضریب جینی است که بیانگر سطح اختلاف طبقاتی در جامعه است. این شاخص در تمامی سال‌های ۳۸ تا ۵۵ بالاتر از ۴/ بوده و در سال‌های پس از انقلاب تا اندازه‌ای کاهش یافته تا این که در سال ۸۴ به ۰/۳ رسیده است.

بنابراین مرور کوتاه شاخص‌های کلان اقتصادی نشان می‌دهد که تأکید انقلاب اسلامی در حوزه اقتصاد بر برقراری عدالت اقتصادی بوده و تنها در این زمینه توانسته است موفقیت نسبی حاصل کند. در سال‌های ابتدایی انقلاب تأکید انقلابیون بر برقراری عدالت اقتصادی از یک‌سو و تحمیل شرایط بحرانی بر اقتصاد به دلیل وقوع جنگ ۸ ساله از سوی دیگر موجب شد با تکیه بر اقتصاد توزیع‌محور و استفاده از سیاست‌هایی نظیر اختصاص یارانه و کوبین به افراد، فاصله طبقاتی تا اندازه‌ای کاهش یافته و به تحقق عدالت اقتصادی نزدیک گردد. اما شرایط اقتصادی ایران در دوره جنگ موجب شده بود که کشور از به‌کارگیری

هرگونه سیاست اقتصادی در جهت توسعه و رشد اقتصادی کشور عاجز گردد و همین امر موجب شد تا کشمکش‌های اقتصادی دهه‌های ۴۰ و ۵۰ میلادی، با تأخیری حدوداً ۴۰ ساله در ایران آغاز گردد. کشمکش‌هایی که بر تضاد بین توسعه و عدالت تأکید داشتند و بیان می‌کردند مسیر توسعه اقتصادی کشور از مسیر برقراری عدالت اقتصادی و اجتماعی جداست. شعارهایی نظیر «له شدن مردم زیر چرخ‌های توسعه» یا «تورم و اختلاف طبقاتی، روغن چرخ توسعه است»، محصول همین کشمکش‌ها در سال‌های ابتدایی دهه ۷۰ شمسی و دولت سازندگی است. حال آن که اقتصاد جهانی قریب به ۴۰ سال بود که از این کشمکش‌ها عبور کرده و به سازشی حقیقی و عینی بین عدالت و توسعه اقتصادی رسیده بود، به گونه‌ای که برقراری عدالت اقتصادی را یکی از ملزومات توسعه به شمار می‌آورد. به عبارت دیگر اقتصاد جهانی به این نتیجه رسیده بود که به حاشیه راندن امر عدالت، به زیان توسعه منجر می‌شود و اولین عنصری که از به حاشیه رانده شدن عدالت متضرر می‌گردد، نیروهای مولد و فرآیندهایی است که باید موتور توسعه باشند. در سال‌های پس از دهه ۷۰ میلادی و پایان قرن بیستم، همواره مفاهیم رشد و برابری توأمان و در کنار یک‌دیگر مورد توجه قرار گرفته‌اند و در سایه این تفکر، مفهوم توسعه پایدار ظهور کرده است. اما اقتصاد ایران با ۴۰ سال تأخیر وارد کشمکش‌هایی شده بود که منجر به شکل‌گیری نطفه ناقص توسعه در سال‌های پس از جنگ شد. در حقیقت فرزند توسعه در ایران معلول متولد شد و این فرزند معلول سال‌هاست که در بستر مفاهیم رقابت و اقتصاد بازار و کشمکش آن با مفهوم عدالت اجتماعی و اقتصادی، به‌طور ناقص رشد کرده است. به دلیل همین امر است که با وجود عبور چند دهه‌ای جهانیان از تضادهای مفاهیمی چون لیبرالیسم، کمونیسم، سوسیالیسم، امپریالیسم و ... ما هم‌چنان شاهد جدال‌های بی‌معنا و بی‌نتیجه بین پیروان مکاتبی هستیم که خود سال‌هاست منجر به شکل‌گیری سنتزهایی مناسب برای رشد و بالندگی اقتصاد و جوامع شده‌اند. در سال‌های پس از دولت سازندگی، ابتدا در دولت اصلاحات تلاش‌های

بسیاری برای کنترل مسیر توسعه اقتصادی با ایجاد ثبات در تمامی شاخص‌ها صورت گرفت که بارزترین آن تلاش‌ها در جهت کنترل نرخ ارز بود. اما اقتصاد ایران از دهه ۳۰ تا کنون اسیر معضلی به نام نفت بوده است که همواره هیزم بر آتش بی‌ثباتی اقتصاد ایران ریخته است. در سال‌های پیش از انقلاب و دو دهه اول پس از انقلاب اسلامی، به دلیل پایین بودن قیمت نفت، معضلات اقتصاد رانتی به میزان کم‌تری در اقتصاد ایران ظهور پیدا کرده بود. اما با بالا رفتن قیمت نفت در سال‌های دهه ۸۰ و اتساک بیش از اندازه اقتصاد رانتی ایران به درآمدهای بیرون‌زای نفتی، دولت ایران خود را به‌طور کامل بی‌نیاز از درآمدهای داخلی اقتصاد می‌دید و عدم تدبیر و چاره‌اندیشی جهت هدایت درآمدهای بیرون‌زای حاصل از فروش نفت -که نتیجه معلول به دنیا آمدن فرزند توسعه در ایران بود- موجب بزرگ‌تر شدن فزاینده دولت و ظهور و بروز فساد اقتصادی در کشور شد. مسئله دامن زدن ساختارهای سیاسی کشور به این فساد که زمینه را برای ظهور و گسترش فساد فراهم کرده است، خود موضوعی مهم و قابل بررسی است که در حدود این مطلب جای نمی‌گیرد. لذا در ۱۵ سال گذشته، فرزند نابالغ و معلول توسعه در ایران، خود در دام مسائل اقتصادی گرفتار آمده و موجب شده است که اقتصاد ایران از مسیر رو به رشد ناقص خود در دهه ۷۰ نیز به شدت فاصله گرفته و ارزیابی شرایط اقتصادی کشور با متر و معیارهای اقتصادی بسیار دشوار گردد.

بنابراین در سال‌های پس از انقلاب عواملی نظیر جنگ ۸ ساله، سیطره ایدئولوژی بر اقتصاد، عقب‌گرد اقتصادی در زمینه توسعه و اقتصاد رانتی مبتنی بر درآمدهای نفتی موجب شده است حوزه اقتصاد و معیشت که کم‌ترین نقش را در عوامل زمینه‌ساز انقلاب داشت و نارضایتی گسترده‌ای در این حوزه در میان مردم وجود نداشت، تبدیل به اصلی‌ترین عامل نارضایتی مردم در پایان دهه چهارم انقلاب گردد. شاید همان نبودن نارضایتی اقتصادی از حکومت پهلوی بوده است که موجب بی‌توجهی نظام جمهوری اسلامی به اقتصاد در سال‌های پس از انقلاب شده و زمینه‌های نارضایتی اقتصادی را در کشور به وجود آورده است.

چرخیدن در برپاشنه دولت رانتیر

عمیق‌تر کند و رهبران انقلاب اسلامی باید به سرعت این ائتلاف را شکل می‌دادند و تنها منبع در دسترس همان نفت بود. همین امر باعث افزایش بار تعهدات مالی دولت و سیاست‌های توزیعی آن شد. علاوه بر این فضای پر تنش اقتصاد کشور پس از انقلاب، فرار کارآفرینان و سرمایه‌داران قبلی به‌علت ترس از برخوردهای انقلابی در فضای سنگین چپ‌گرایی باعث شده بود دخالت دولت در سیاست‌های توسعه‌ای افزایش پیدا کند و باز هم منبع در دسترس موجود برای این ایفای نقش نفت بود. البته در این میان نباید از نفوذ عمیق تفکرات اقتصاد دولتی و بازتوزیع منابع در میان نخبگان در فضای سنگین چپ‌گرایی اقتصادی در آن زمانه هم غافل شد که تقویت‌کننده و پشتیبان عقیدتی تمام عوامل ذکر شده بود.

در دولت سوم جمهوری اسلامی ایران دخالت دولت در اقتصاد و نقش آن در توزیع درآمدهای رانتی بیشتر از دوره پیش از انقلاب اسلامی است. به گونه‌ای که مخارج عمومی دولت در سال‌های ۵۹ و ۶۰ حدود ۸۰ درصد نسبت به سال ۵۶ افزایش یافت. عمده افزایش این هزینه‌ها مربوط به افزایش دستمزدها بود که هزینه فرصت تمام‌شده آن برای اقتصاد ایران کاهش سرمایه‌گذاری‌های ثابت دولت است. دولت‌های برآمده از انقلاب دولت‌های بازتوزیع‌کننده‌اند و انقلاب ایران هم در این میان استثنا نبود. در واقع دولت انقلابی ایران با فشارهای توزیعی مواجه بود که باید به آن‌ها پاسخ می‌داد و راه‌حل این پاسخ هم ساده‌ترین امکان ممکن بود و آن هم نفت. پایه‌گذاری این روند نهادی در جمهوری اسلامی در «لحظه سازنده نهادی» آن باعث شد که مسیر دولت‌های آن تا به امروز تقریباً مشابه باشد. در واقع بازگشت و تغییر مسیرهای نهادی امری بسیار مشکل است و تجربه دولت‌های بعدی انقلاب

اسلامی هم این امر را ثابت کرده است. پس از پایان جنگ دولت انقلابی ایران با مشکل عمده‌ای مواجه شد؛ نبود منابع برای توزیع. درواقع سیاست‌های توزیعی گسترده در دهه اول انقلاب، فاصله گرفتن از معیارهای کسب‌وکار آزاد، کاهش روحیه ابتکار و کارآفرینی و آفت‌های تضعیف حقوق مالکیت دیگر امکان ادامه این مسیر را ممکن نمی‌کرد. دولت پس از جنگ وارث اقتصادی شد که ۵۰ درصد بودجه دولت آن در سال آخر جنگ استقراض از بانک مرکزی بود. درآمدهای نفتی کاهش پیدا کرده و باید روند بازسازی در کشور انجام می‌شد. در این‌جا بخشی از نخبگان انقلابی برنامه تعدیل ساختاری را تحت تأثیر تجربه چین آغاز کردند. اما با به وجود آمدن بحران تجربه ایرانی به شکست منتهی شد. میراث نهادی برجای مانده از ابتدای انقلاب اسلامی آن‌چنان قوی و کماکان مورد حمایت بود که سیاست‌گذاران دولت امکان تغییر آن را نیافتند. در واقع به چالش کشیدن نهادهای قوام‌یافته و مستحکم شده توزیع‌کننده رانت با واکنش‌های تند مواجه شد و امکان تغییر قواعد نهادی نبود. دیگر بازگشت به «لحظه سازنده نهادی» هم ممکن نیست.

نتیجه این است که دولت انقلابی با اینکه داعیه شکستن اقتصاد متکی به نفت را داشت عملاً ناموفق بوده است. شرایط اضطرار پس از انقلاب، نفوذ اندیشه‌های اقتصاد دولتی و فشار اجتماعی برای توزیع منابع باعث انتخاب‌های نهادی در ابتدای انقلاب شد که سایه آن کماکان بر اقتصاد و سیاست ایران سنگینی می‌کند. نهادهای ایجاد شده در ابتدای انقلاب هر روز فربه‌تر و بزرگ‌تر شده و اصلاح مسیر آن‌ها هم دشوارتر. شکست تجربه‌های مختلف اصلاحات نهادی در این حوزه و کاهش توزیع رانت خود موبد اهمیت آن انتخاب‌ها در آن لحظه سازنده است.

رضا امیرزاده
دانش‌آموخته کارشناسی ارشد اقتصاد ۹۱



بررسی شعارهای مردمی در جریان انقلاب اسلامی سال ۵۷ نشان می‌دهد که تنها ۵ درصد از شعارهای انقلابیون مبنای اقتصادی داشته و بیشترین شعارها مربوط به حوزه فرهنگ (۴۹ درصد) و حوزه مسائل سیاسی (۳۶ درصد) بوده است. این موضوع می‌تواند دو نتیجه را در بر داشته باشد؛ نخست آن که انقلاب مردمی ایران یک انقلاب اقتصادی به شمار نمی‌رود و نارضایتی مردم از رژیم پهلوی کم‌تر به حوزه اقتصاد مربوط بوده است. دوم آن که علی‌رغم تمام انتقادات و نارضایتی‌ها نسبت به نظام شاهنشاهی ایران، حکومت پهلوی در حوزه اقتصاد عملکرد نسبتاً قابل قبولی داشته است. بررسی آمار شاخص‌های کلان اقتصادی در دوره‌های پیش و پس از انقلاب نیز تا اندازه زیادی مؤید این مطلب است. بررسی آمار تولید ناخالص داخلی ایران از سال ۱۳۳۸ تا ۱۳۵۵ نشان می‌دهد که تولید ناخالص داخلی ایران از ۴۴۰۰۰ میلیارد ریال در سال ۳۸، به ۲۴۲۰۰۰ میلیارد ریال در سال ۵۵ (نسبت به قیمت‌های ثابت سال ۷۶) افزایش داشته و اقتصاد ایران در یک بازه ۱۷ ساله ۵/۵ برابر شده است. این روند از سال ۵۷ تا سال ۶۷ و پایان جنگ رو به نزول می‌گذارد و به ۱۸۰۰۰۰ میلیارد ریال می‌رسد. با پایان جنگ مجدداً سیر صعودی آن آغاز می‌شود و در سال ۱۳۸۸ به ۵۱۹۰۰۰ میلیارد ریال می‌رسد. در حقیقت در یک بازه ۲۱ ساله پس از جنگ، اقتصاد ایران تقریباً سه برابر شده است. بررسی تولید ناخالص داخلی سرانه ابعاد گسترده‌تری از وضعیت اقتصادی ایران پیش و پس از انقلاب را آشکار می‌سازد. از سال ۳۸ تا ۵۵، تولید سرانه هر ایرانی از ۲ به ۷/۲ میلیون ریال در سال می‌رسد و در یک بازه ۱۷ ساله ۳/۶ برابر می‌شود. این شاخص نشان می‌دهد که سطح رفاه هر ایرانی در این بازه زمانی به طرز چشم‌گیری افزایش داشته است. این شاخص در سال‌های پس از انقلاب تا پایان جنگ رو به کاهش گذاشته و از ۷/۲ میلیون ریال در سال ۵۵ به ۳/۵ میلیون ریال در سال ۶۷ کاهش می‌یابد و در سال‌های پس از جنگ

مهدی عارفان
کارشناسی ارشد علوم سیاسی ۹۶



پیش از پیروزی انقلاب یکی از مهم‌ترین انتقادات به حکومت پهلوی مربوط به ساختار متکی به نفت دولت و اقتصاد ایران در آن زمانه بود. بیشتر نیروهای سیاسی و مخالفان انقلابی خواهان کاهش وابستگی درآمد دولت به نفت و عبور اقتصاد از حالت تک‌محصولی بودند. اما پس از انقلاب اسلامی ساختار اقتصادی متکی به رانت کماکان ادامه پیدا کرد. درواقع کاهش سهم نفت در اقتصاد ایران یا شعارهای رهایی از وابستگی به نفت در مواقع کاهش درآمدهای نفتی، حال به سبب تحریم یا کاهش قیمت نفت تغییر کرده است و هرگاه تولید یا قیمت افزایش پیدا کرده‌است، دولت به همان روال قبلی بازگشته است. سوال این است که چرا علی‌رغم اینکه یکی از شعارها و آرمان‌های انقلاب اسلامی، رهایی از وابستگی به نفت و اقتصاد تک‌محصولی بود، عملاً این اتفاق رخ نداد. اگر از منظر نهادگرایی تاریخی به مسئله نگاه کنیم، به نظر می‌رسد که شرایط اضطراری دولت‌سازی پس از انقلاب و گرایش دولت به توزیع منابع در پس انقلاب، فشار جامعه و نیروهای مختلف اجتماعی به این امر و شرایط جنگ باعث شدند روند بازتوزیع رانت اقتصادی توسط دولت -که همان توزیع پول نفت است- ادامه پیدا کند و در واقع دولت پس از انقلاب هم به همان روند پیش از انقلاب یک دولت توزیع‌کننده رانت باشد و آن شعارها و آرمان در عمل راه به جایی نبرد. اگر پیروزی انقلاب و روند نهادسازی در فرآی پس از پیروزی را یک «لحظه سازنده نهادی» در نظر بگیریم در این لحظه از تاریخ سیاست‌گذاران با انتخاب‌های گوناگونی مواجه بودند. انتخاب نهادی آن‌ها باعث می‌شود نهاد شکل‌گرفته قوام و توسعه



۲۴ بهمن‌ماه حمله تروریستی به اتوبوس مرزبان در جاده خاش - زاهدان، با استفاده از یک دستگاه خودرو مملو از مواد منفجره در مجاورت اتوبوس حامل یکی از یگان‌های قرارگاه قدس نیروی زمینی سپاه صورت گرفت. روابط عمومی قرارگاه قدس نیروی زمینی سپاه، تعداد شهدای حمله تروریستی جاده خاش - زاهدان را ۲۷ تن و مجروحان را ۱۷ تن اعلام کرد. گروه تروریستی جیش العدل حمله انتحاری در سیستان و بلوچستان را برعهده گرفت. شورای امنیت در بیانیه‌ای که صادر کرد، همدردی عمیق خود را با خانواده‌های قربانیان این عملیات تروریستی اعلام و به دولت ایران تسلیت گفته است. بیانیه شورای امنیت، این عملیات تروریستی را موهن و بزدلانه خوانده و خواهان محاکمه عاملین و حامیان آن‌ها شده است.

جنایت به نام مردم، به کام غیر



مهدی عارفان
کارشناسی ارشد علوم سیاسی ۹۶

چارلز تیلی، جامعه‌شناس آمریکایی، در نظریه دولت خود معتقد است دولت دارای دو بعد است؛ یک بعد دموکراتیک یا استبدادی بودن آن و بعد دیگر قدرت دولت در کنترل جامعه، نفوذ بر آن و انتقال ایدئولوژی و اجرای برنامه‌های خود است. بعد دوم دولت و قدرتمندی دولت در آن، در دوران مدرن به ثمر نشسته است. دولت‌های سنتی در بعد دوم دچار ضعف زیادی بودند. فرآیند دولت‌سازی در ایران دیرتر از غرب شروع شد و به علت ساخت اجتماعی ایران با موانع متعددی روبه‌رو شد. فرآیند ناقص دولت‌سازی در ایران باعث شده است دولت ایران نتواند در مناطق قبیله‌ای خود نفوذ و کارویزهای یک دولت مدرن را به انجام برساند. امروزه دولت ایران با دارا بودن چندین نهاد نظامی و تکنولوژی‌های روز، هنوز نتوانسته است به معنای واقعی کلمه همان دولتی باشد که ماکس وبر، جامعه‌شناس آن را توصیف کرده است؛ یعنی دارای کاربرد انحصاری زور مشروع در یک محدوده سرزمینی معین. این انحصار کماکان در منطقه‌ای مثل سیستان و بلوچستان به‌طور کامل عملی نشده است. دولت آن سوی مرز (دولت پاکستان) هم وضعیتی به مراتب بدتر از دولت ایران دارد. دولت پاکستان در منطقه بلوچستان خود کماکان نتوانسته اقتدار خود را عملی کند. در بسیاری از نقاط حتی حضور حداقلی هم ندارد. این عدم نفوذ دولت و عدم حضور یک حاکمیت مقتدر باعث شده است این مناطق از نظر توسعه‌یافتگی در وضعیت بسیار تاسف‌باری به سر برند. در واقع سیستان و بلوچستان ایران کماکان از نظر شاخص‌های توسعه‌یافتگی و توسعه انسانی در وضعیت بدتری نسبت به دیگر مناطق ایران قرار دارد و این علی‌رغم تلاش دولت‌های ایران از دهه ۳۰ برای اجرای برنامه‌های توسعه اقتصادی در سیستان و بلوچستان بوده است. در واقع به‌علت ضعف حضور دولت و نبود حتی یک نیروی به کارگیرنده زور مشروع، نهادهای دولتی نتوانسته‌اند در منطقه حضور و نفوذ داشته باشند. نهادهای دولتی ناتوان از اجرای برنامه‌ها و کارویزهای خود در این منطقه هستند. به همین دلیل تمامی تلاش‌های دولت‌های ایران - که سرآغاز آن برنامه جامع توسعه سیستان و بلوچستان در دهه ۳۰ در سازمان برنامه بوده است - به بن‌بست رسیده است. این شرایط عدم توسعه‌یافتگی و وضعیت دولت همسایه زمینه مساعدی برای رشد افراط‌گرایی اسلامی در منطقه است. این مسئله در کنار شرایط منطقه‌ای و بین‌المللی باعث افزایش حملات تروریستی در کشور می‌شود. برنامه‌های دولت عربستان و هزینه‌های هنگفت برای رشد اندیشه بنیادگرایی سنی - که در همه جهان اسلام در حال انجام است - و اختلافت و رقابت‌های منطقه‌ای که در سال‌های اخیر در زمین سوریه، لبنان و عراق اوج گرفته، باعث شده است حمایت‌های سعودی از گروه‌های بنیادگرا در ایران بیشتر شود. نمود اصلی آن توییت مقامات سعودی و تهدید کنشاندن جنگ به داخل کشور ایران بود و هلهله و شادی کاربران توییتری سعودی در زیر توییت اعلام حمله از سوی جیش‌العدل بود. اندیشه بنیادگرایی سنی و ضدیت با تشیع هم خود زمینه فکری مناسبی برای حمله و ضربه به ایران و دولت آن است؛ کشوری با اکثریت شیعه و نظام سیاسی که خود را اسلامی و شیعه می‌داند.

رقابت عمیق و شدید پاکستان و هند نیز یکی از عوامل افزایش تحرکات تروریستی در ایران است. کشور هند مدتی است با سرمایه‌گذاری هنگفت، سعی در اجرای برنامه‌های توسعه در سیستان و بلوچستان دارد. مهم‌ترین بخش از این سرمایه‌گذاری در مورد بندر چابهار است که باعث افزایش ظرفیت بندر خواهد شد و از این لحاظ از بندر گواتر - که متعلق به پاکستان است - پیشی خواهد گرفت. این برنامه‌ها با هدف نفوذ هند در منطقه و تضعیف موقعیت پاکستان است. دولت ایران هم که از کمبود منابع مالی رنج می‌برد، از این سرمایه‌گذاری به‌شدت استقبال می‌کند. این مسئله باعث خشم پاکستان شده است و قصد آن‌ها ناامن کردن منطقه برای فراری دادن سرمایه‌گذاران است. دولت جدید عمران‌خان در پاکستان نیز هنوز نتوانسته است انتظارات امنیتی ایران را برآورده کند ضمن این که سازمان اطلاعات پاکستان ISI نیز چندان تحت نفوذ دولت نیست و به‌عنوان یک نهاد امنیتی چندان از نظریات و سیاست‌های دولت مرکزی تبعیت نمی‌کند. مجموعه این عوامل باعث شده است اقدامات تروریستی در سیستان و بلوچستان اوج گیرد. گروه‌های تروریستی که پشت احقاق حقوق مردم بلوچ و اهل سنت ایران پنهان شده‌اند، خود بزرگ‌ترین دشمن این مردم هستند.



علی قدیری

کارشناسی ارشد علوم سیاسی ۹۵

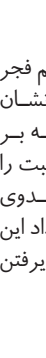


قهرمان تنومند، سربره‌زیر با پارانی روشن و بلند و کلاهی سیاه‌رنگ بر سر، وارد هتل آتلانتیک می‌شود و به اتاق ۲۳ می‌رود. پاهایش به سختی تن رنجورش را می‌کشد، در اتاق باز می‌شود و درمانده به روی تخت می‌نشیند. تلفن را برمی‌دارد و انگستان درشت‌اش، شماره‌های صفحه تلفن را به حرکت وامی‌دارد. صدای خستهای که به سختی شنیده می‌شود؛ من امشب به خانه نمی‌آیم. آن طرف خط اما بی آن که درماندگی قهرمان را فهمیده باشد زبان به اعتراض می‌گشاید که یعنی چه؟ مگر نمی‌دانی امشب مهمان داریم؟ تاب شنیدن ندارد و گوشی را قطع می‌کند. چند ثانیه بعد شماره‌ای دیگر و باز آن صدای بم و خسته؛ هوای خانواده‌ام را داشته باش. آن طرف خط اما گلایه‌کنان معترض می‌شود که من دیگر نمی‌توانم. تاب نمی‌آورد و تلفن را قطع می‌کند. به آشپزخانه هتل تلفن می‌کند و لیوانی آب طلب می‌کند. صدای در اتاق و پیش خدمت جوانی سرتاپا سفیدپوش با ترس و لرز لیوان را به مرد می‌دهد و پس از شنیدن تشکری سرد، چشمان نگرانش با در بسته مواجه می‌شود. محلولی سیاه‌رنگ در آب ریخته می‌شود. خودکاری در لیوان فرود می‌آید و حرکتی دورانی در لیوان ایجاد می‌شود. حرکتی که چون ماشین زمان، پرت‌مان می‌کند به دوران کودکی قهرمان.

کودکی در آب‌های گل‌آلود و چرک برای زنده ماندن دست‌وپا می‌زند و آخرین نفس‌های خود را می‌کشد، اما دستان نجات‌بخش مادر او را از منجلاب مرگ بیرون می‌کشد. چون موشی آب‌کشیده با لباس‌هایی پاره‌پاره، نفس‌زنان اطراف خود را می‌نگرد. تا جایی که چشم کار می‌کند، زاغه‌هایی نمور دیده می‌شود و مردمی که در لابه‌لای کثافت برای لقمه‌نانی از هیچ کاری دریغ نمی‌کنند. گویی همه چیز عادی و هر آنچه در جریان است، امری پذیرفته‌شده و جزء لاینفک زندگی در این زاغه‌هاست. مادر، دستی به سر و صورت پسرک می‌کشد و او را در پی پدر روانه می‌کند. دوان‌دوان از انبوه تن‌های ضعیف و ناتوان می‌گذرد و به پدر می‌رسد که برای قرض مبلغی اندک، دست‌به‌دامان یکی از اهالی محل شده‌است. پسرک که استیصال و آشفتنه‌حالی پدر را می‌نگرد، او را کشان‌کشان به خانه می‌برد. در مسیر، هم‌سالانش او را به مضحکه می‌گیرند و در پاسخ بنابه رسم مألوف در یکی از گودال‌های خراب‌آباد با یکی از آنان گلاویز می‌شود. او که با تنی نحیف جانی به تن ندارد، طولی نمی‌کشد که به زمین می‌خورد.

فقر و دشواری معیشت در سنن نوجوانی او را به مسجدسلیمان و کارگری در شرکت نفت می‌کشاند. اما طولی نمی‌کشد که شرایط سخت کار، عدم جواز مرخصی و دوری از خانواده و به خصوص مهر مادر باعث می‌شود تا استعفا دهد و به تهران بازگردد. ایام نوجوانی‌اش با زورخانه و سالن‌های کشتی‌گیره می‌خورد. نخستین تجربیاتش در تشک کشتی موفقیت‌آمیز نیست و برایش ره‌آوری جز تمسخر و سخنان نیش‌دار هم‌تیمی‌ها و مربی به دنبال ندارد. اما تمرینات فردی منجر به ارتقاء تکنیک و فنون کشتی می‌شود و روز‌به‌روز در این مسیر پیشرفت می‌کند. سرانجام با از سر گذراندن چند کشتی آزمایشی موفق، به عضویت باشگاه پولاد درمی‌آید. حضورش در باشگاه پولاد، طلایعه دوران حرفه‌ای کشتی‌اش است. زیر نظر حبیب‌الله بلور، برای مسابقات قهرمانی کشور آماده می‌شود و در نخستین حضورش در مسابقات، عنوان قهرمانی کشور را به دست می‌آورد. قهرمانی کشور، فرصت حضور در تیم ملی کشتی آزاد را برایش فراهم می‌کند و راهی مسابقات قهرمانی جهان هلسنکی می‌شود. در نخستین تجربه بین‌المللی خود به فینال راه پیدا می‌کند و مدال نقره را به‌گردن می‌آویزد. نخستین مدال بین‌المللی کشتی ایران سبب می‌شود تا مورد اقبال عموم مردم قرار بگیرد و نامش تیت‌ر جراید شود. طولی نمی‌کشد که در مسابقات المپیک هلسنیکی نیز مدال نقره خود را تکرار می‌کند. در هر کوی و برزنی، صحبت از قهرمانِ جوان است. شهرت روزافزون‌اش باعث می‌شود تا هر که مشکلی دارد، به او مراجعه کند تا بلکه با سفارش وی، گره‌ای از مشکلاتش حل شود. قهرمان بی‌آن‌که خم به ابرو آورد، به همه قول مساعدت می‌دهد. اما این آغاز نفوذ قهرمان در جان و ذهن مردم است. المپیک ملبورن و لیخند سکوی قهرمانی به او باعث می‌شود تا بیش از پیش اللفات مردم شامل حالش شود. بازگشت

■ **واکنش تند داور جشنواره فیلم فجر به رفتار عجیب همایون غنی‌زاده**



به گزارش خبرگزاری خیر آنلاین، مهرزاد دانش، منتقد سرشناس سینما که امسال عضو هیئت داوران جشنواره فیلم فجر بود، نسبت به رفتار همایون غنی‌زاده، کارگردان فیلم «مسخره‌باز» در اختتامیه این رویداد سینمایی، واکنشی تند نشان داد. دانش در کانال تلگرامی خود نوشت: «به دبیرخانه جشنواره فیلم فجر پیشنهاد می‌کنم قوانینی تدوین شود که بر اساس آن، افرادی که از گرفتن جوایزشان، بدون دلیل امتناع می‌کنند، در دوره‌های بعد حق شرکت در این مناسبت را نداشته باشند. لوس‌بازی زننده جوانک تازه‌کاری با رفتارهای تهوع‌آور مظاهرانه‌اش در ادا درآوردن کزفهمانه از براندوی بزرگ و پذیرش/عدم‌پذیرش ادواری جایزه‌اش، از میزان شعور اجتماعی‌اش رونمایی‌ای جانانه به عمل آورد. نشان داد این جایگاه نیاز به مراقبت بیشتر دارد». لازم به ذکر است در مراسم اختتامیه جشنواره فیلم فجر، همایون غنی‌زاده از پذیرفتن جایزه بخش نگاه نو سرباز زد اما در عوض سیمرخ بلورین هنر و تجربه را دریافت کرد.

زوال اسطوره



یک روایت ساواک او را به سبب محبوبیت فراوان و عدم وفاداری به نظام وقت به قتل رسانده‌است. این همان دوگانه پایان‌بندی از داستان زندگی تختی است که قرار بود محوریت فیلم «جهان‌پهلوان تختی» علی حاتمی باشد؛ حکایت مردی که هیچ چیز را به اندازه زندگی دوست نمی‌داشت و هیچ چیز را تلخ‌تر از این نمی‌دید که زندگی را آن گونه که نمی‌خواست ادامه‌دهد. اگرچه مرگ حاتمی هیچ‌گاه فرصت نداد که ببینیم نتیجه این دوگانه روایت چگونه فیلمی می‌شود. البته دنباله پروژه حاتمی را بهروز افخمی پی گرفت و اثری به کل متفاوت با سینمای حاتمی ارائه کرد. بهرام توکل‌ای اما برای نخستین‌بار در یک اثر سینمایی، چگونگی پایان زندگی تختی را به روایت خود به تصویر می‌کشد و به خودکشی او حکم می‌دهد. انتخاب چگونگی مرگ تختی، چارچوب روایت توکل‌ای از زندگی او را شکل می‌دهد. اگرچه راوی فیلم – خبرنگار ورزشی که داستان را از زبان او می‌شنویم – مدعی می‌شود که به جای مرگ تختی باید بر زندگی او تمرکز کرد، اما روایت تمام زندگی تختی در فیلم متأثر از انتخاب چگونگی مرگ اوست. فیلم «غلامرضا تختی» با صدای راوی و قرائت وصیت‌نامه تختی آغاز می‌شود. سپس تختی تنها را در اتاق ۲۳ هتل آتلانتیک می‌بینیم که پس از چند تلفن، زهری را در آب می‌ریزد و با حل کردن آن، با فلاش‌بک منطقی و بلندی به دنیای کودکانه او در محله خانی‌آباد تهران سفر می‌کنیم. توکل‌ای با همراهی سعید ملکان، در فیلمنامه خود کوشیده‌است تا به رسم همیشگی فیلم‌های زندگینامه‌ای، نشان‌دهد که قهرمان داستان چگونه از هیچ برخاسته‌است. با مرور سریع و بدون مکث حوادث دوران نوجوانی و جوانی تختی، به سکانس جذاب فیلم – شاید جذاب‌ترین سکانس فیلم – یعنی مسابقه فینال المپیک ملبورن می‌رسیم که علی‌رغم مشکلاتی که برای تختی در جریان مسابقه پیش می‌آید، کشتی را ادامه می‌دهد و مدال طلا را تصاحب می‌کند؛ از محدود صحنه‌های فیلم که تختی کنشگر را می‌بینیم. ادامه فیلم اما مشمول از صحنه‌های کمک تختی به مردمی است که او را مأمنی یافته‌اند و مدام به او مراجعه می‌کنند. موتیف فیلم – عنصری که به صورت معناداری در فیلم تکرار می‌شود – یعنی سکانس‌های پیاپی کمک تختی به مردم، اگرچه از یک سو اشاره به زندگی اجتماعی او دارد و شخصیت مردم‌دارش را به تصویر می‌کشد، اما ازدیاد سکانس‌های تکراری باعث می‌شود که فیلم برای مخاطب خسته‌کننده و کش‌دار شود و این پرسش در ذهن شکل بگیرد که آیا اساساً تختی در زندگی خود، جز کمک به مردم کار دیگری نداشته‌است؟ خرده پیرنگ‌های داستان نظیر حضور تختی در سخنرانی آیت‌الله طالقانی نیز جز آن که گوشه چشمی به واقعیت داشته‌باشد، کمکی به سیر داستان نمی‌کند و برداشت مناسبی از آن نمی‌شود و صرفاً نوعی در میان سکانس‌های متعدد کمک تختی به مردم است. یا فقط می‌شنویم که تختی در جمع دانشجویان سخنرانی کرده‌است، اما هیچ‌گاه این صحنه را نمی‌بینیم. فیلم غلامرضا تختی، شاید بیشترین آسیب را از جانب متن ناپخته و فاقد انسجام‌اش متحمل می‌شود؛ عناصر داستانی بیش از آن که در کنار یک‌دیگر روایت جذاب و گیرایی را ارائه‌دهد، بدل به مرورری سریع بر چهار دوره زندگی تختی می‌شود و بدون مکث و ذوقی خاص از روی برخی حوادث زندگی تختی می‌برد و این یعنی خلأیی جدی در یک درام سینمایی. در واقع سکانس‌های فیلم

بدون اُفت‌وخیز و حس دراماتیک از پس هم می‌گذرند و داستان به جای بیان سرگذشت تختی به وقایع‌نگاری صرف تنزل می‌یابد. این مسأله شاید در عدم جسارت کافی توکل‌ای و ملکان در قضاوت‌های شخصی در خصوص شخصیت تختی باشد. در واقع نویسندگان فیلمنامه به سبب اسطوره‌ای که در ذهن مردم نقش بسته‌است، از نزدیکی به تختی و روایت آن هراس دارند. رنگ‌بندی سیاه و سفید فیلم و شیوه روایت آن که شبه‌مستند است، اگرچه از یک سو به جهت تجسم فاصله تاریخی، روزگار خاک‌شده و امکان کولاژ تصاویر ساخته‌شده با تصاویر مستند آرشیبوی و جراید تاریخی است اما از دیگر سو از این بابت است که نویسندگان بتوانند در موضع روایت محافظه‌کارانه خود باقی بمانند. انتخاب یک راوی برای شرح زندگی تختی از سوی کارگردان نیز دقیقاً به سبب همین اتخاذ موضع محافظه‌کارانه است و البته توجیهی برای پرهیز از نگاه شخصی به قهرمان داستان. حال آن که اساساً در فیلم‌های زندگینامه‌ای، نویسنده فراتر از جراید و ذهنیت عامه مردم باید نگاه نزدیک‌تر و شخصی‌تری از قهرمان به مخاطب ارائه کند. ترس از قضاوت، مانع اصلی توکل‌ای و ملکان برای روایت شخصی از تختی است و این مهم مشکل بزرگ‌تری را به دنبال دارد؛ یکی انگاشتن اسطوره با قدیس! اسطوره اشتباه می‌کند و اشتباهش ترازیک می‌شود. اسطوره با تمام کاستی‌هایش در حافظه تاریخی مردم نقش می‌بندد و اساساً همین ضعف‌ها در کنار نقاط قوت‌اش او را واقعی و باورپذیر می‌کند اما توکل‌ای و ملکان، از تختی به جای اسطوره، قدیسی اخلاقی ساخته‌اند؛ قدیسی که از هر خطایی مصون و چه در زندگی روزمره و چه در شرایط خاص نظیر زلزله بوئین‌زهرآ ناجی ملت است. نویسندگان فیلمنامه می‌کوشند تا نشان دهند که چگونه رفتار سیاسی و محدودکننده حکومت، طرد ورزشی، بیکاری و بدهی و از پا درآمدن زیر فشارهای اجتماعی و خانوادگی در انتقالی نانوشته تختی را به کام مرگ می‌کشاند. در واقع تلاش آنان این است که نشان دهند چگونه ناملایمات، نابرداری‌ها و ناجوانمردی‌ها، تختی چون کوه را – که در روزگار پس از کودتا تنها امید مردم است – می‌شکنند و از پای می‌اندازد. به قول اخوان «پهلوان هفت‌خوان اکتون/ طعمه دام و دهان خوان هشتم بود»،

فقط کافی‌ست برای درک تنهایی تختی و جامعه‌ای که ذره‌ذره او را از بین برد، آخرین فردی که برای بازگشایی گره زندگی‌اش به تختی مراجعه می‌کند را به یاد آورید. پیش خدمت سراسر سفیدپوشی که برای کمک به سوی تختی می‌رود اما با در بسته مواجه می‌شود؛ در بسته‌ای که نشان‌گر اتمام کار تختی‌ست چراکه دیگر توانایی کمک به دیگری را از دست داده است، حال آن که آخرین فردی که پیش از مرگ می‌بیند نیز برای طلب کمک به سوی او آمده است. روایت توکل‌ای از زندگی تختی، با زهر آغاز و با زهر تمام می‌شود تا زهری که جامعه به تختی خورنده‌است را به مخاطب فیلم‌اش بخوراند. حال آن که جامعه‌گرایی مفراط تختی و عدم توانایی در ایجاد تعادل میان زندگی شخصی و زندگی اجتماعی او را به بُن‌بست زندگی می‌رساند. در واقع انباشتی از مشکلات، تختی را ضربه فنی و در تشک زندگی خاک می‌کند اما نویسندگان فیلمنامه می‌کوشند تا شکست تختی در زندگی شخصی و اجتماعی‌اش را به گردن همه بیندازند تا بلکه به ساحت قدسی قهرمان خدش‌های وارد نشود. اما چرایی رویکرد محافظه‌کارانه فیلم در نزدیکی به تختی و روایت شخصی‌تر از زندگی او تنها به فیلمنامه آن محدود نمی‌شود. نابازبزرگان فیلم نیز اگر نه به اندازه فیلمنامه، بلکه به سهم خود مانع از نزدیکی به قهرمان داستان می‌شود. نابازبزرگانی که تنها به سبب شباهت ظاهری به تختی انتخاب شده‌اند، صرفاً به ربات‌هایی عضلانی می‌مانند که هیچ حسی را به مخاطب عرضه نمی‌کنند و تنها حرکت آنان به دستی بر سینه و لیخندی تصنعی بر چهره محدود می‌شود. عدم تجربه بازیگران، دست کارگردان را برای نزدیکی دوربین به قهرمان می‌بندد و برای جبران این نقیصه، توکل‌ای می‌کوشد تا به جای کلوژآپ از لانگ‌شات استفاده کند. اما اساساً لانگ‌شات مانع از نزدیکی به قهرمان است. این عدم نزدیکی به قهرمان مانع از تجربه چالش‌های درونی تختی و ناتوان از ارائه پاسخ‌های منطقی به سوأل‌های ذهنی مخاطب است؛ چرا غلامرضا تختی کشتی را انتخاب می‌کند؟ چرا تختی با زنی از طبقه اقتصادی بالاتر از خود ازدواج می‌کند؟ حسرت‌های تختی چیست؟ چرا تولد بابک – تنها فرزند تختی – او را به زندگی سنجاق نمی‌کند؟ و سوأل‌های بسیاری که بی‌جواب باقی می‌ماند.

زوم جشنواره آمریکایی بر «داستان‌هایی از ایران»

جشنواره بین‌المللی فیلم مستند «بیگ اسکای» از تاریخ ۱۵ تا ۲۴ فوریه (۲۶ بهمن تا ۵ اسفند) برگزار می‌شود. به گزارش ایسنا، این جشنواره در بخش ویژه «داستان‌هایی از ایران» میزبان ۵ مستند ایرانی است و دو مستند از میان مستندها در بخش‌های رقابتی آن حضور دارند. جشنواره بین‌المللی فیلم مستند «بیگ اسکای» در این بخش ویژه، میزبان نمایش ۵ مستند «دلبنده» (یاسر طالبی)، «لوتوس» (محمدرضا وطن‌دوست)، «حلب: سکوت جنگ» (امیر اصنانلو)، «در جست‌وجوی فریده» (کوروش عطایی و آزاده موسوی) و «ناخدا سلیمان» (سعادتعلی سعیدپور) است.

هدی جاودانی

کارشناسی ارشد ادبیات انگلیسی ۹۶



چند نفر با لباس شخصی پشت در خانه‌ای، در انتظار ورود، کمین کرده‌اند. سایه کسی از پشت‌بام به زمین می‌افتد. از ورود پلیس به داخل خانه که اطمینان پیدا می‌کند، سایه از روی پشت‌بام به زمین می‌پرد و در قامت پسری جوان و لاغر اندام شروع به دویدن می‌کند و پلیسی که به تعقیب او می‌افتد، به هنگام گریز، پسر جوان، بسته مخدري را به دیواری پرتاب می‌کند. پرتابش ناموفق است و مخدر در مسیر پلیس قرار می‌گیرد. پسر، وحشت‌زده در حالی که نفس‌هایش از دویدن به شماره افتاده ناگهان به درون گودالی عمیق فرو می‌افتد. قد بلندی می‌کند، می‌پرد، با دستانش به دیوارهای گودال چنگ می‌زند، تقلا می‌کند، اما گودال عمیق‌تر از آن است که به راحتی از آن خارج شود. ماشینی سنگین، در حالی که حجم زیادی از خاک را با خود حمل می‌کند، به گودال نزدیک می‌شود. گودال پر می‌شود و پسر دفن.

حاشیه شهر، منطقه رویاز وسیعی که به انبار مصالح غول‌آسای ساختمانی شباهت دارد. لوله‌هایی از جنس پتن که در کنار یکدیگر چیده شده‌اند. و تن‌هایی رنجور، چرکین، فرسوده با جامه‌هایی پوسیده زن و مرد، با عدد بسیار، در سوراخ‌های بتنی سکنی گزیده‌اند و هر یک به استعمال نوعی از مخدر مشغول‌اند. مردانی که به اسکلت می‌مانند و زنانی که چهره‌های زنانه‌شان را باخته‌اند و جسدی متعفن، که از باقی آنان که زنده‌اند، ظاهر متفاوتی ندارد. حتی ورود پلیس هم انگیزه‌ای کافی برای تحرک در آن‌ها ایجاد نمی‌کند. مأموران پلیس در فضا پراکنده می‌شوند و یک‌به‌یک یا چندبه‌چند، آن‌ها را از سوراخ‌هایشان بیرون می‌کنند و با خود همراه می‌کنند؛ سیل مردگان متحرک که به سوی ماشین‌های پلیس روانه می‌شوند.

سرگرد صمد مجیدی، پلیس مواد مخدري که با حرف‌های ازدواج کرده و همسرش به همین خاطر از او جدا شده است؛ پلیسی واقعی و آشنا که در گیرودار مسائل خانوادگی، در جست‌وجوی یک کنترل توزیع مواد مخدر در تهران است. خشونت را اجتناب‌ناپذیر می‌داند و حتی به هم‌قطاران‌اش نیز رحم نمی‌کند. او در مسیر این جست‌وجو به کسانی برمی‌خورد که هر کدام سر نخ‌هایی برای رسیدن به سرمنشأ ماجرا می‌شوند؛ خرده‌فروشی که زن‌اش را وادار کرده تا مخدرها را در خود پنهان کند و جرم را گردن بگیرد؛ یک قاچاقچی که سه تن از فریه‌ترین مه‌محل‌هایش را از مخدر پر کرده و قصد خروج از کشور را دارد و یا دختر



پوسیده بازمی‌گرداند.

اما نیمه دوم فیلم به تدریج به تکمیل وجه شخصیت خاکزاد می‌پردازد؛ هنگامی که در حال انتقال به دادگاه، سرگرد به او اتهام بچه‌کشی می‌زند، سیاهی شخصیت خاکزاد رنگ می‌بازد، اشکاش سرازیر می‌شود و با درماندگی تمام، سعی در اثبات مرزهای انسانی‌اش دارد و یا هنگامی که در پیشگاه قاضی، متوجه می‌شود که قرار است تمامی اموالی که به خانواده‌اش بخشیده پس گرفته شود، می‌شکند، به گریه می‌افتد، و به زندگی فقیرانه دوران کودکی‌اش گریز می‌زند؛ از توصیف کوچکی با یک منتهی به خانه‌شان - که عرض آن گنجایش عبور تنها یک نفر را داشته است - تا پدری که تمام عمرش را کارگر خانه‌های مردم بوده است و حال، تمام دل‌خوشی خاکزاد این است که در خانه‌ای هزار متری سکنی گزیده است.

ویلی خبر اعدام را به خاکزاد می‌دهد و کار را تمام‌شده اعلام می‌کند. خانواده خاکزاد، سراسر مشکلی و گریان، به دیدارش می‌آیند. خواهرزاده خردسالی که قرار است در آن صحرائی محشر برای ادای امان‌اش با چرخ‌فولک‌زدن هنرنمایی کند. چوبه دار، لحظه اعدام، تماشای مخفیانه اعدام توسط مجیدی از روی پشت‌بام، خانواده‌ای که قرار است یک به یک از کوچه‌های تنگ، به عرض یک نفر، عبور کنند، سرگردی که در ماشین نشسته است و معنادی که به شیشه‌اش می‌زند و درخواست پول دارد، کاش فیلم خیلی زودتر از این‌ها به پایان می‌رسید.

برخلاف نیمه نخست فیلم که از خرده‌روایت‌هایی نفس‌گیر، با ریتم مناسب تشکیل شده بود، پس از دستگیری خاکزاد،

فیلم به تدریج از ریتم می‌افتد و روایت اصلی که جای خرده‌روایت‌های پیشین را گرفته است، نمی‌تواند به تنهایی پاسخگو باشد. جزئیات نیم ساعت پایانی فیلم تنها تکرار بصری گفت‌وگوهای پیشین آن است. تقابل قهرمان و ضدقهرمان، در مواردی قانع‌کننده نیست؛ سرنوشت موقعیتی که در آن سرگرد به خاکزاد می‌گوید آزادی و در ماشین را به رویش باز می‌کند، کاملاً قابل پیش‌بینی است. هرچه داستان از تصویر موقعیت‌های خیره‌کننده آغازین فاصله می‌گیرد و دیالوگ‌محور می‌شود، بیشتر رنگ‌وبوی کلیشه به خود می‌گیرد. پیام سعید روستایی کاملاً روشن است. او با تکرار جزئیات احتمالاً سعی داشته تا تأکید چندباره بر این پیام داشته باشد؛ خاکزاد خود قربانی شرایط است. فردی که در فقر بزرگ شده و از این روش سعی کرده تا عقده‌های کودکی‌اش را بر آورده کند. برخلاف نیمه نخست فیلم، که سعی دارد تا فلاکت‌های ناشی از مخدر و یا به عبارات دیگر فلاکت‌هایی را که امثال خاکزاد مسبب آن شده‌اند، به تصویر بکشد، نیمه پایانی فیلم به عقبه خاکزاد و ریشه اعمال‌اش باز می‌گردد. اما مسیر داستان به گونه‌ای است که در انتها، اگر نگوئیم مخاطب با او هم‌ذات‌بنداری می‌کند، اما پیوندی عاطفی برقرار می‌کند و علاقه‌ای به اعدام او ندارد. خاکزاد به گونه‌ای از جایگاه ضدقهرمان به قهرمان شکست‌خورده داستان تبدیل می‌شود.

سعید روستایی بر طبقه فرودست جامعه کاملاً مسلط است و مسئله اعتیاد را می‌شناسد. فارغ از این که بزرگ‌شده جنوب‌شهر است، نشانه‌های بسیاری در فیلم گواه تحقیقات جامع او روی سوژه است. روستایی سیاه‌نمایی نمی‌کند، تنها بر واقعیتی عریان دست می‌گذارد، واقعیتی که تنها با شناخت کافی از سوژه قابل اثبات است. استفاده از چند هزار معتاد واقعی در ساخت فیلم، بدون حتی ذره‌ای گریم و یا طراحی لباس، و تنها با مراجعه به چند محله از مناطق حاشیه شهر تهران، خود گواهی بر این واقعیت عریان است.

بسیاری اعتقاد دارند که پیمان معادی، احتمالاً در کارنامه بازیگری‌اش نقشی را باورپذیرتر از نقش سرگرد صمد مجیدی ایفا نکرده است، اما پستی‌پلندی‌های توأمان ایفای نقش‌اش در متری شش‌ونیم به راحتی بر چنین گفته‌های صحه نمی‌گذارد. از طرف دیگر، نوید محمدزاده در نقش ناصر خاکزاد، ریزه‌کاری‌هایی را از خود در ایفای نقش‌اش به نمایش می‌گذارد که مخاطب را همواره غافلگیر می‌کند.

فیلم، روایت تن‌هایی دچار است؛ تن‌هایی که دیگر نمی‌توان نام انسان بر آن‌ها نهاد چرا که ویژگی‌های انسانی از آنان رخت بسته است. روایت تقلایی همواره برای حیات است؛ حیات ننگین و برساخته از نابودی.

تروزیست‌ها هم خاکستری هستند!

قیدوبند و اسارتی که تصاویر آرشیوی و مستند برایش ایجاد می‌کند، می‌رہاند. فیلم مسیری طبیعی را طی می‌کند تا به فرجام برسد و انرژی صحنه‌ها به ترتیب بالا می‌رود. نقاط عطف به درستی در پرده‌های اول و دوم نشسته‌اند و آبیاری در زدن ضربه نهایی به تماشاکر موفق عمل کرده است. همین ریتم طبیعی و درست به لحاظ انرژی است که تماشاکر را بیش از دو ساعت بر صندلی مخملی سینما می‌نشانند. نقطه قوت دیگر آبیاری در ارائه تصاویر واقعی از دو روی مسئله ترور است؛ تروریزست و قربانی هیچ کدام در ورطه سیاه مطلق و سفید درخشان با هاله نورانی پیرامون سر نمی‌افتند و فیلمساز برای روایت این فیلم دست به دامن ایجاد تصاویر کاریکاتورزیستی از دارودسته ریگی نشده است. چیزی که آدم‌های این فیلم را به ورطه نابودی می‌کشاند دقیقاً همان چیزی است که در فیلم‌هایی نظیر «به وقت شام» باعث رهایی می‌شود؛ افراط‌گرایی و رادیکالیسم دینی که در نهایت سینمایی ایدئولوژی‌زده را نصیب تماشاکر می‌کند. اما در «شبی که ماه کامل شد» همین افراط‌گرایی مذهبی است که عشقی گرم و آتشین را به نابودی می‌کشاند.

در پایان باید گفت که «شبی که ماه کامل شد» به سیاه‌نمایی از یک طایفه نمی‌پردازد بلکه اضمحلال روحی و عقیدتی یک انسان را به تصویر می‌کشد که میان قدرت و تعهدات عاشقانه‌ای که دارد، در نهایت اولی را انتخاب می‌کند. عبدالحمید (با بازی هوتن شکیبا) در وهله اول- بدون در نظر گرفتن نام خانوادگی‌اش- مردی است که از اعتمادبه‌نفس به شک و تردید و دودلی برای ادامه راه می‌رسد و در نهایت بردارش را به‌عنوان همسفر جدیدش برمی‌گزیند و این فائزه است که باید از قطار این سفر پیاده شود.

فیلم قابل تعمیم به عموم است و تماشاگر هیچ‌گاه رفتارهای مادرانه غمنماز یا بازی درخشان «فرشته صدرعرفایی» را به بلوچ‌بودن او ربط نمی‌دهد. در این فیلم هم‌چنین دیالوگ هوشمندانه‌ای از سوی مدار فائزه با بازی «شبنم مقدمی» وجود دارد که بارها از سوی او تکرار می‌شود: «من دختر به راه دور نمی‌دهم». این‌جا مسئله غریب‌بودن یا بلوچ‌بودن مطرح نیست، تنها فاصله است که مشکل ایجاد کرده و فیلمساز با زیرکی تمام و با بهره‌گیری از مشاوران لهجه بلوچی و البته طراحی لباس و گریم خاص برای طبیعی‌تر جلوه دادن کاراکترها سعی داشته تا این تفاوت فقط در نظر همین فاصله و اختلاف اقلیم جلوه کند نه در عقاید و تفکر تا بعدها متهم به توهین به قشر و قومی خاص نشود. بنابراین «شبی که ماه کامل شد» در وهله اول یک فیلم انسانی است نه قومی و ملیتی.

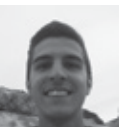
آبیاری با محدود کردن زاویه دید خود به فائزه و زندگی زنان‌ش‌اش، فیلمش را از ورطه مضمون‌زدگی می‌رہاند و به گفته منتقدین و کارشناسان با روایت زندگی یک زن، دقیقاً به همان چیزی می‌پردازد که بلد است و این جاست که تجربه ساخت فیلم‌های قبلی به کمکش می‌آید. فراموش نکنیم نرگس آبیاری پیش از سینماگر بودن، یک رمان‌نویس است که پیوندهای عمیقی با دنیای ادبیات دارد. این جنبه برای نوشتن فیلم‌نامه‌های سراسر داستانی به او کمک شایانی کرده و نتیجه‌اش فیلمی بدون بهره‌گیری از تصاویر مستند و آرشیوی شده است که راه را برای تخیل تاریخی هم باز می‌کند. در فیلم‌هایی که عموماً بر پایه بازسازی تصاویر هستند امکان انتقادات کم‌تتری نسبت به صحت و سقم روایت داستانی آن مطرح است و آبیاری این شیوه بازسازی را حتی در مواجهه با عملیات مهم تاسوکی نیز ادامه می‌دهد و قصه خود را از

برای جشنواره سی‌وششم تحفه آورد و توانست به مدد آن جایزه بهترین کارگردانی را از آن خود کند. این‌گونه فیلم‌ها به دلیل جهان‌شمول‌بودن و از آن‌جا که گروہهایی مانند داعش تهدیدی برای تمامی مردم جهان محسوب می‌شوند، به‌شدت پتانسیل رایوایی به بازارهای بین‌المللی را دارند اما اگر دایره جهانی بودن گروہ‌های تروریستی را کوچک‌تر کنیم و به یک گروہک داخلی در یک خطه خاص از کشورمان بپردازیم چه خواهد شد؟ اگر از شیوه روایی مستندگونه و مونتاز تصاویر آرشیوی فاصله بگیریم و تنها روایتگر داستانی این وقایع باشیم چه؟ اگر سعی کنیم فارغ از ایدئولوژی و قومیت به مسئله ترور نگاه کنیم و قصدمان تریق فرهنگ دینی و ارائه تصاویر اغراق‌گونه از تروریزست و قربانیان ترور نباشد چه؟ ساختن چنین فیلمی اگرچه در گام نخست در سینمای ایران تاحدی غیرمتعارف به نظر می‌رسد اما غیرممکن نیست. «شبی که ماه کامل شد» ساخته نرگس آبیاری چنین فیلمی است.

اگرچه نرگس آبیاری به لطف آثار کمابیش موفق قبلی‌اش نام شناخته‌شده‌ای در سینمای ایران دارد، فیلم تازه‌اش تجربه جدیدی برای این سینماگر مؤلف در کارنامه کاری‌اش به حساب می‌آید؛ چه به لحاظ مضمون و چه کارگردانی و ساخت. اولین برگ برنده آبیاری در روایت این داستان که ریشه در تاریخ جنگ‌های داخلی و عملیات تروریستی کشورمان دارد، نیافتادن در ورطه قومی‌گرایی و مذهب‌گرایی است. در «شبی که ماه کامل شد» به‌رغم گریم‌ها و طراحی لباس خاصی که برای کاراکترهای اصلی و فرعی فیلم لحاظ شده است، با یک عده انسان روبه‌رو هستیم و این اولین مسئله‌ای است که آبیاری در مقام فیلم‌نویس این پروژه به آن ارزانی داشته است. کنش‌های کاراکترها از ابتدا تا انتهای

علی قربانی

کارشناسی روان‌شناسی ۹۴



ساخت آثار سینمایی با مضمون تروریسم - که می‌توان آن را زیرشاخه‌ای از ژانر جنگ تلقی کرد- در دهه ۶۰ به علت هم‌زمانی با جنگ ایران و عراق در سینمای کشورمان رونق بسیاری داشت و گروہک‌هایی مانند منافقین در صدر موضوعات این‌گونه آثار بودند؛ فیلم‌هایی که توفیق زیادی در گیشه نداشتند و به‌شدت ایدئولوژی‌زده عمل می‌کردند. فیلم‌هایی چون «تعقیب سایه‌ها» ساخته علی‌شاه‌حائمی، «پنجاه روز التهاب» ساخته کریم آتشی و «بناهند» از مرحوم رسول ملاقلی‌پور از جمله این آثارند. از نمونه‌های اخیر نیز می‌توان به فیلم «رویا» ساخته بهروز افخمی اشاره کرد که به مسئله ترور دانشمندان هسته‌ای پرداخته بود اما باز هم با استقبال چندانی از سوی مخاطبین روبه‌رو نشد. در دهه ۸۰ و ۹۰ ساخت فیلم‌های تروریستی رونق بیشتری پیدا کرد و شاهد آثاری مانند «به رنگ ارغوان»، «امکان مینا»، «نفوذی»، «ماجرای نیمروز» و «سیانور» بودیم که توفیقات بیشتری در گیشه کسب کردند؛ چرا که بیشتر رنگ‌قصبه و روایت داشتند و از ارائه تصاویر کلیشه‌ای و شخصیت‌های سیاه و سفید به نحو پارزی فاصله گرفته بودند. شکل‌گیری گروہ‌هایی مانند طالبان، داعش و القاعده دیواره بازار تولید این‌گونه فیلم‌ها را داغ کرد و مطابق معمول، سینمای هالیوود در این زمینه پیشقدم شد. کشور ما نیز به سبب موقعیتش در منطقه خاورمیانه به‌عنوان منطقه‌ای که همواره در گیر مسئله ترور و شکل‌گیری گروہ‌های تروریستی بوده و هست، این توجه را به شدت نیاز داشته و دارد. «به وقت شام» از جمله این آثار بود که ابراهیم حاتم‌کیا سال گذشته

فرناز محمدیان
کارشناسی ارشد حقوق ۹۵



چندی پیش خبر ازدواج مردی ۵۰ ساله با دختری ۱۱ ساله در ایلام منتشر شد. خانواده‌ای که به دلیل نیاز مالی و در قبال ۱۵ میلیون تومان دختر خود را به عقد مردی -که هفت فرزند دارد- درآوردند. باتوجه به اهمیت موضوع کودک‌همسری و وقوع مکرر آن، بر آن شدم روند قانونگذاری مربوط به سن ازدواج در ایران را مورد بررسی قرار دهم و اشاراتی به قوانین و طرح‌های اخیر داشته باشم. قانون مدنی مصوب سال ۱۳۱۳ در ماده ۱۰۴۱، سن ازدواج را برای دختران ۱۵ سال و برای پسران ۱۸ سال در نظر گرفته بود. البته ازدواج بین ۱۳ تا ۱۵ سال برای دختران و ۱۵ تا ۱۸ برای پسران نیز با اجازه دادگاه جایز شمرده می‌شد اما ازدواج برای کم‌تر از این سن ممنوع بود. در مرحله بعد، ماده ۲۳ قانون حمایت از خانواده مصوب ۱۳۵۳، سن ازدواج برای دختران را به ۱۸ سال ششمی و برای پسران به ۲۰ سال افزایش داد و ازدواج بین ۱۵ تا ۱۸ سال منوط به اجازه والدین و حکم دادگاه شد. سرانجام پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، ماده ۲۳ قانون حمایت از خانواده لغو شد و ماده ۱۰۴۱ نیز به دلیل منافات با احکام شرعی تغییر کرد و سن ازدواج به ۹ سال قمری برای دختران و ۱۵ سال قمری برای پسران رسید. اما در سال ۱۳۷۱ براساس مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام سن ازدواج به ۱۳ سال ششمی برای دختران و ۱۵ سال ششمی برای پسران افزایش یافت. علاوه بر این ازدواج دختر کم‌تر از ۱۳ سال و پسر کم‌تر از ۱۵ سال منوط به اذن سرپرست، به شرط مصلحت و با تشخیص دادگاه صالح شد.

احراز سه شرط اذن ولی، رعایت مصلحت و تشخیص دادگاه صالح مانعی برای برخی خانواده‌ها است که به علل گوناگون ازجمله فقر، خواهان ازدواج کودکان خود هستند. همین موانع سبب می‌شود خانواده در ازای دریافت مبلغی اجازه ازدواج کودک خود را به‌طور غیررسمی (بدون ثبت در دفتر خانه) می‌دهد تا برای ثبت نیاز به دخالت دادگاه نباشد. موضوعی که در ازدواج دختر ۱۱ ساله ایلامی شاهد بودیم. از معیارهای دادگاه‌ها برای صدور اجازه ازدواج کودکان معمولا درخواست مشورت از پزشکی قانونی جهت احراز رشد و بلوغ کودک است. باید به این نکته توجه داشت که هرچند سن بلوغ برای دختران ۹ سال و برای پسران ۱۵ سال در

ورود دادستان به پرونده ازدواج دختر ۱۱ساله ایلامی نتیجه داد

وقایع اتفاقیه / شماره پنجاه و پنجم / نیمه دوم بهمن ۹۷

کودک همسری و خزان بهارستان

نظر گرفته می‌شود اما مطابق قانون مدنی، اشخاص تا سن ۱۸ سالگی حق تصرف در اموال و دلاری‌های خود را ندارند مگر اینکه رشد آنان توسط دادگاه احراز شود. به عبارت دیگر ممکن است کودکی براساس مصلحت و اذن سرپرست ازدواج کند درحالی که توانایی اداره اموالش هم‌چنان به دست دیگران باشد و در امر مهریه نیز حق دخالت نداشته باشد. نتیجه این امر آن است که کودک با اجازه ولی و به شرط مصلحت با تشخیص دادگاه صالح ازدواج می‌کند و تا قبل از احراز سن رشد نمی‌تواند طلاق گیرد و مهریه دریافت کند چرا که حق دخالت در دلاری ندارد!

در همین راستا آمار ازدواج کودکان در سال‌های اخیر بررسی می‌شود؛ ۹۵ هزار مورد طلاق زیر ۱۹ سال در فاصله سال‌های ۹۰ تا ۹۴ رخ داده است و فقط در سال ۹۴، ۱۲۰۰ کودک زیر ۱۴ سال به آمار کودکان مطلقه کشور افزوده شدند. ۱۴ هزار کودک بیوه زیر ۱۸ سال در کشور وجود دارد. آمار بالای طلاق این گروه حاکی از آن است که دادگاه‌ها نیز نتوانسته‌اند مصلحت کودکان را به خوبی تشخیص دهند.

چندی پیش طرح ممنوعیت ازدواج دختران زیر ۱۳ سال و پسران زیر ۱۶ سال در کمیسیون حقوقی و قضایی مجلس طرح شد که به گفته سخنگوی این کمیسیون، حجت‌الاسلام والمسلمین حسن نوروزی، به دلیل جامع و کامل نبودن متوقف شد.

برخی مخالفان افزایش سن ازدواج به این مسئله اشاره دارند

زهرا همتی، مدیر کل بهزیستی استان ایلام، گفت: پس از بررسی تیم کارشناسی اعزامی این اداره کل به منزل «رها» و شوهرش مشخص شد صیغه ازدواج این کودک در خارج استان انجام شده است. وی با ذکر اینکه رها متولد فروردین ماه سال ۸۵ است ادامه داد: در بررسی این تیم و تأیید این کودک مشخص شد که او به‌ازای بدهی پدرش به عقد مرد ۴۴ ساله درآمده است. وی اظهار کرد: این در حالی است که علت ازدواج رها و این مرد مبنی بر عدم پرداخت بدهی پدر رها از سوی شوهر رها مورد انکار قرار گرفت. به‌گفته وی، گزارش تیم کارشناسی اعزامی به منزل رها و شوهرش به دادستان اعلام و با توجه به غیرقانونی بودن ازدواج این کودک به‌علت سن زیر ۱۳ سال رها با همکاری و تعامل دادستان حکم سلب سرپرستی این کودک اخذ شد. وی گفت: رها اکنون به اداره کل بهزیستی ایلام تحویل شده و مورد حمایت قرار گرفته و پدر و شوهر رها نیز به‌علت این اقدام غیرقانونی تحت تعقیب قضایی قرار گرفتند.



که چون دادگاه رشد عقلی کودک را تأیید می‌کند، از این حیث مشکلی ایجاد نمی‌شود. اما باید به این سوال پاسخ داد چرا کودکی که رشد عقلی وی تأیید شده نمی‌تواند در سایر حوزه‌ها ازجمله درخواست طلاق، اجازه افتتاح حساب بانکی، مشارکت در انتخابات، دریافت گواهینامه رانندگی و... ورود پیدا کند؟ وقتی فرد در سنین پایین حق بهره‌مندی از بسیاری حقوق را ندارد، دشوار است بپذیریم وارد مسیری شود که همواره ایجاد مسئولیت می‌کند و تبعات بسیاری برای وی به همراه دارد.

گروهی دیگر از مخالفان طرح نیز به ازدواج‌های موفق در این سنین اشاره می‌کنند و معتقدند طبق قانون اساسی نباید اراده اشخاص را محدود کنیم طبق گفته این گروه ۱۰ تا ۲۲ درصد از این کودکان از ازدواج خود رضایت دارند. باید اذعان کرد که موارد موفق استثناء هستند. ضمن اینکه شایسته نیست به خاطر رضایت این گروه اندک، از درصد بالای کودکان ناراضی چشم پوشید.

حق ازدواج و تعیین سرنویشت از اصول مسلم قانون اساسی است که مختص هر شخص است و دیگران نباید در آن مداخله کنند و موجب سلب حق شوند. علاوه بر این ماده ۱ کنوانسیون حقوق کودک، هر فرد زیر ۱۸ سال را کودک محسوب می‌کند و حقوقی از نظر روانی و نیازهای عاطفی برای او قائل است. پدیده کودک‌همسری باعث نقض یکسری حقوق کودک مانند حق جدان نشدن از والدین، بهداشت، آموزش و حق تحصیل می‌شود. این مشکل زمانی بیشتر بروز و ظهور

می‌یابد که یک طرف رابطه زوجیت فردی با سن و سال بالا باشد. در این صورت شوهر با اعمال اقتدار و سوءاستفاده از وضعیت کودک، باعث آزار و اذیت جسمی و روانی وی می‌شود تا حدی که می‌توان آن را کودک‌آزاری نامید.

باتوجه با آثار زبان‌بار کودک‌همسری ازجمله بروز بیماری‌های جسمی، فشارهای روحی، ناتوانی در بارداری و خودکشی، باید به سراغ راهکارهای موثری فراتر از طرح قانونی در جهت جلوگیری از کودک‌همسری دلیل برویم. طبق آمار سال ۹۷، ۹۴ هزار و ۸۶۲ نوزاد از مادران زیر ۱۹ سال متولد شده‌اند که از این میان ۱۵۱۱ مادر، زیر ۱۵ سال سن داشتند. کودکی که هنوز به سن رشد نرسیده است و از بسیاری آموزش‌ها محروم بوده است، چگونه می‌خواهد فرزندداری کند؟

اگر از منظر فقهی نیز بخواهیم این پدیده را بررسی کنیم، باید یادآور شد به لحاظ فقهی و حقوقی در صورتی که عقد با رضایت شخص نباشد، باطل است. سوال این‌جاست که چند درصد از این ازدواج‌ها رضایت کودک را به همراه دارد؟ علاوه بر این هرچند برخی با اشاره به سن بلوغ ۹ سال برای دختران، این سن را از نظر فقه ملاک می‌دانند باید یادآور شد که بلوغ امری نسبی است و بسته به شرایط محیطی و آب‌وهوا متغیر است. در ایران اصولاً دختر ۹ ساله به بلوغ نرسیده است فلذا بهتر است این معیار نسبی به‌عنوان قاعده تلقی نشود. دلیل دیگری که می‌توان به آن استناد کرد، پویایی فقه شیعه است که متناسب با زمان قابل تغییر است. لذا اگر پویایی فقه شیعه را بپذیریم، اصلاح قوانینی که با جامعه کنونی مطابقت ندارد ضروری است.

مسئله کودک‌همسری بیش از اینکه یک مسئله اجتماعی باشد به یک امر سیاسی بدل شده است. در صورتی که در این قانون بازنگری صورت نگیرد، این آسیب اجتماعی منجر به خشونت جنسی و آسیب‌های جدی به کودکان این سرزمین خواهد شد. با این وجود صرف تصویب طرح افزایش سن ازدواج مشکلات موجود را حل نخواهد کرد چرا که این سخت‌گیری می‌تواند سبب عدم ثبت ازدواج‌ها در دفترخانه و افزایش آمار سیاه شود اما می‌توان امیدوار بود که قانونگذاری در این حوزه سبب تغییر فرهنگ جامعه شود. شاید اگر مقنن در این موارد برای سرپرست کودک یا مسببین این ازدواج‌ها جرم‌نگاری کند، از این پس کم‌تر شاهد وقوع این پدیده اجتماعی باشیم.



از سبب کالا تا صف گوشت

فخرالاسادات هاشمی
کارشناسی اقتصاد ۹۶



تأمین کالاهای اساسی سبب کالای خانوار توسط دولت در کشورهای توسعه‌یافته یا در حال توسعه به عنوان یکی از مباحث رایج اقتصاددانان در این کشورها همواره مورد توجه بوده‌است این در حالی است که کشورهای صنعتی و متکی بر بازار آزاد معمولاً و در شرایط عادی به اقلام مصرفی اصلی نگاه کالای عمومی نداشتند و سیستم توزیع متکی بر بازار آزاد را راحل کافی در این حوزه می‌دانستند. در مقاله پیش رو قصد داریم با نگاهی به تاریخچه توزیع سبب کالا، وضعیت فعلی کشورمان در این حوزه را ترسیم کنیم.

تاریخچه توزیع سبب کالا میان مردم، به جنگ جهانی دوم در دو کشور فرانسه آلمان باز می‌گردد. معمولاً دولت‌ها در زمان جنگ، تحریم‌ها و بحران‌های شدید اقتصادی به‌منظور حمایت از اقشار آسیب‌پذیر و یا توزیع کالاهایی که به صورت محدود عرضه می‌گردند با سیاست‌های توزیع سبب کالا، کوپن یا بن درصدد کنترل بازار و کمک به توزیع عادلانه کالاهای ضروری میان مردم می‌باشند. بدیهی است هر زمان که کالا و خدمات در جامعه با دو نرخ آزاد و دولتی عرضه شود، تقاضای نرخ دولتی به مراتب از نرخ آزاد بیشتر می‌شود و در نتیجه مردم برای دریافت سبب کالا یا کالاهای مشمول کوپن و بن، مجبورند در صف‌های طولانی بایستند. نکته منفی دیگری که در مسئله توزیع سبب کالا وجود دارد، از یک‌سو فساد و رانت ناشی از تفاوت نرخ و از سوی دیگر، عدم امکان شناسایی دقیق افراد نیازمند و تخصیص بهینه کالای یارانه‌ای است. اگر در توزیع این نوع کالاها مدیریت صحیح صورت نگیرد، علی‌رغم هزینه زیادی که برای دولت در پی دارد، نمی‌تواند موجب رضایت عمومی مردم شود. در دوران جنگ تحمیلی کشور و بحران اقتصادی پس از آن شاهد کوپنی شدن اقلامی مانند برنج، روغن، قند و شکر

می‌توان به شرح زیر برشمرد:

قاچاق دام زنده به کشورهای همسایه: به گزارش انتخاب به علت تفاوت نرخ ارز فروش دام زنده به کشورهای همسایه به نسبت فروش داخلی سود بیشتری دارد که هم‌چنین منجر به قاچاق دام زنده و کمبود در داخل شده است. گاهی مشاهده شده که دلالت‌ها خارج مرز گوشت را از داخل می‌خرند و مجدداً آن را وارد می‌کنند.

احتکار: به گزارش تابناک، پلیس امنیت تهران در سردخانه یک فروشگاه هشت تن گوشت منجمد برزیلی تنظیم بازار کشف کرده است که فروشنده با تعویض بسته‌بندی آن به صورت گوشت ایرانی، به جای کیلویی حدود سی هزار تومان، آن‌ها را تا کیلویی پنجاه هزار تومان به رستوران‌ها می‌فروخته است. گزارش‌های این چنینی در هفته‌های اخیر بسیار به چشم می‌خورند.

سود ۱۷ هزار تومانی به ازای واردات هر کیلوگرم گوشت گوسفندی: در حال حاضر قیمت هر کیلوگرم گوشت گرم در آسیای میانه ۲۶ هزار و ۵۰۰ تومان قیمت‌گذاری می‌شود که با در نظر گرفتن هزینه حمل‌ونقل و حقوق و عوارض گمرکی با قیمت تمام‌شده ۳۲ هزار تومان به بازار ایران می‌رسد. هر کیلو گوشت منجمد برزیلی نیز ۱۹ هزار تومان قیمت می‌خورد که با هزینه‌های مختلف هر کیلو ۲۳ هزار و ۵۰۰ تومان وارد ایران می‌شود.

با این حال هر کیلوگرم گوشت گوسفندی در میادین میوه و تره‌بار و یا فروشگاه‌های زنجیره‌ای ۴۹ هزار ۵۰۰ تومان قیمت دارد که به‌معنای سود ۱۷ هزار تومانی در هر کیلوگرم گوشت برای واردکنندگان است. سوال این است که چرا با وجود تعدد ارگان‌های نظارتی نظیر تعزیرات حکومتی، ستاد تنظیم بازار و گمرک شاهد این حجم از تخلفات در میان متولیان امر توزیع هستیم؟ در این اوضاع نابسامان شاید وقت آن رسیده است که مسئولین بازنگری جدی در ارگان‌های نظارتی کشور داشته باشند.

عرضه گوشت گوسفندی و گوساله در فروشگاه‌های زنجیره‌ای، نظارت خاصی وجود نداشت به همین علت مشاهده می‌شد که افراد چندبار در صف می‌ایستادند و بیشتر از یک بسته گوشت دریافت می‌کردند که این رفتار موجب کمبود گوشت در بسیاری از فروشگاه‌های زنجیره‌ای شد. در پی این مسئله بنا شد گوشت تنظیم بازار با ارائه کارت ملی و به ازای هر کد ملی یک بسته عرضه شود. با این تصویب، نحوه عرضه تا حدودی سامان‌دهی شد اما مشکلات اساسی هم‌چنان به قوت خود باقی است. به گزارش خبرنگار ایرنا، میانگین مصرف گوشت در کشور حدود ۱۲ کیلوگرم در سال است که با توجه به جمعیت ۸۰ میلیونی کشور، سالانه ۹۶۰ هزار تن گوشت قرمز در کشور موردنیاز است. به عبارت دیگر در هر فصل سال، به‌طور میانگین ۲۴۰ هزار تن گوشت مصرف می‌شود.

با این وجود داده‌های مرکز آمار نشان می‌دهد که به‌طور میانگین در سال جاری، هر فصل بیشتر از ۱۰۰ هزار تن گوشت در کشور تولید نشده است. در بهار امسال در مجموع حدود ۹۶/۵ هزار تن انواع گوشت در کشور تولید شده است. در تابستان نیز رقم تولید گوشت داخلی اندکی بیشتر از این بوده و ۹۹ هزار تن گوشت در کشتارگاه‌های کشور تولید شده است. اما پاییز میزان تولید کاهش داشته که این کاهش با گرانی‌ها در بازار گوشت گوساله و گوسفند همراه بوده است. فصل پاییز مجموع تولید گوشت‌های مختلف از گاو و گوساله گرفته تا گوسفند و بز رقمی حدود ۸۴/۵ هزار تن بوده و با یک جمع ساده مشخص می‌شود که تولید گوشت در داخل کشور در ۹ ماهه اول امسال به بیش از ۲۸۰ هزار تن نیز نمی‌رسد که از این میزان ۵۵/۶ درصد مربوط به گاو و گوساله، ۳۳/۸ درصد مربوط به گوسفند و بره و ۸ درصد مربوط به بز و بزگاله و ۲/۵ درصد باقی‌مانده نیز سایر انواع دام مانند شتر و گاو میش را شامل می‌شود. باتوجه به آنچه گفته شد، علل گرانی گوشت در چند وقت اخیر را

که از کالاهای اساسی سبب خانوار است - بودیم، مدتی پس از عرضه کوپن‌ها، بازاریاری سیاه برای خرید و فروش کوپن ایجاد شد که در آن افرادی که به کوپن خود نیاز نداشتند، آن را به دیگران می‌فروختند. پس از یک دوره آرامش نسبی اقتصادی، دیواره در دهه هشتاد و به‌ویژه در دولت دهم، با تشدید تحریم‌های آمریکا، اقتصاد ایران وارد بحران شد. حجم پول بدون پشتوانه ناشی از پرداخت یارانه نقدی از یک سو و افزایش قیمت دلار و جو روانی ناشی از تحریم از سوی دیگر موجب ایجاد تورم شدیدی در کشور شد. به صورتی که گاهی قیمت درج‌شده روی اجناس به صورت روزانه تغییر می‌کرد. سیاست حمایتی دولت در این برهه، عرضه سبب کالا به صورت عیدانه و گوشت قرمز و مرغ منجمد به قیمت مصوب ستاد تنظیم بازار بود. طبیعتاً به دلیل ماهیت دولتی این اقدام، شاهد صف‌های بسیار طولانی در مقابل مراکز توزیع بودیم. در دولت یازدهم و دوازدهم نیز میراث گوشت منجمد و سبب کالا هم‌چنان به‌جا ماند. اولین سبب کالایی در بهمن ماه ۱۳۹۲ توزیع شد و جامعه هدف آن مستمری‌بگیران تأمین اجتماعی و کارگران با حقوق پایین ۵۰۰ هزار تومان بودند. طی اطلاعیه‌ای که وزارت صمت در تاریخ ۱۱ بهمن ۱۳۹۲ اعلام کرد، این سبب شامل ۱۰ کیلوگرم برنج، ۴ کیلوگرم مرغ، ۲ بطری روغن مایع، ۲ بسته پنیر بسته‌بندی شده و یک شانه تخم‌مرغ یا ۲۴ عدد بسته‌بندی شده بود. آخرین بسته کالایی (از نظر زمانی) نیز امسال آغاز می‌شود و طی سه مرحله تا پایان سال ۹۷ و در مجموع ارزش ریالی ۶۰۰ هزار تومان توزیع می‌شود و جامعه هدف آن طبق گفته‌های سید پرویز فتح‌رییس کمیته امداد، ۵ دهک انتهایی جامعه (قریب به ۴۰ میلیون نفر) است که درآمد کم‌تر از ۳ میلیون تومان دارند. علاوه بر سبب کالا، دولت اقدام به عرضه گوشت قرمز گرم و مرغ منجمد به قیمت مصوب ستاد تنظیم بازار کرده است. این طرح از ابتدا تاکنون چالش‌های بسیاری را تجربه کرده است. در روزهای ابتدایی



بارش شادی

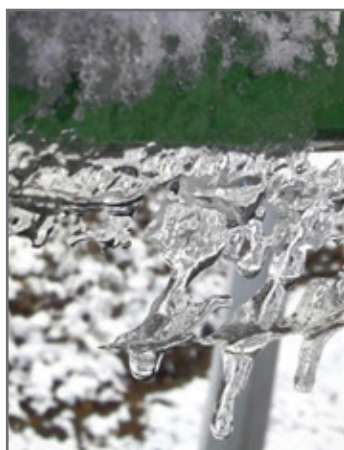


محمدحسین سمندری
کارشناسی مهندسی آب ۹۴

شاید اگر بگویم حسرت یک بارش برف دلچسب برای ما مشهدی ها سه ساله خواهد شد بی راه نگفته باشیم. با بارش برف بهمن ماه امسال و کوتاه زمانی که روی زمین مهمان ما بود، فرصت کمی برای برف بازی و گرفتن عکس های برفی پیش آمد. اما همین فرصت کم بهانه ای شد تا موضوع این شماره سرویس عکس نشریه را به گوشه ای از زیبایی های این موهبت الهی اختصاص دهیم.



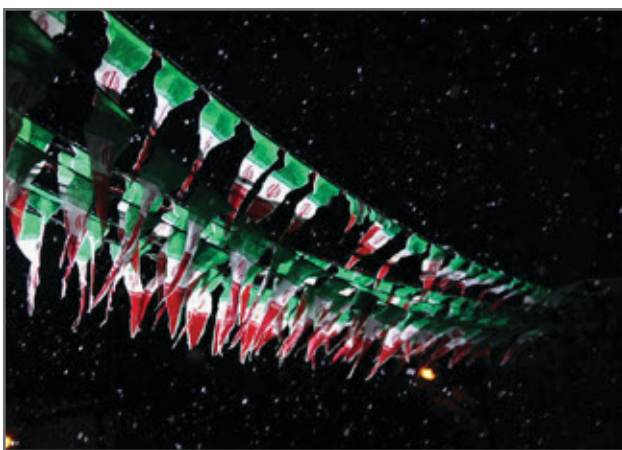
آمنه میان آبادی
(پژوهشگر پسادکتری علوم و مهندسی آب ۹۶)



شهرزاد نراقی
(کارشناسی علوم دامی ۹۶)



محمدحسین سمندری مقدم
(کارشناسی مهندسی آب ۹۴)



محمدحسین سمندری مقدم
(کارشناسی مهندسی آب ۹۴)



فاطمه چوبینه
(کارشناسی ارشد آمار ۹۵)



فاطمه چوبینه
(کارشناسی ارشد آمار ۹۵)



شهرزاد نراقی
(کارشناسی علوم دامی ۹۶)



زهرا فرهنگدینا
(کارشناسی علوم آزمایشگاهی ۹۶)



محمدحسین سمندری مقدم
(کارشناسی مهندسی آب ۹۴)



زهرا فرهنگدینا
(کارشناسی علوم آزمایشگاهی ۹۶)



شهرزاد نراقی
(کارشناسی علوم دامی ۹۶)



هدیه مسعودی
(کارشناسی ارشد بیوتکنولوژی ۹۴)